



جوانه روح

آبان امسال از شلوغ‌ترین برگ‌های تقویم است. میلاد امام علی‌النقی (ع)، روز نوجوان، روز دانش آموز، هفته کتاب و دو عید بزرگ قربان و غدیر از روزهای مبارک آبان ماه هستند. ضمن تبریک این ایام، سخن را با کلام مولای (ع) آغاز می‌کنیم که می‌فرماید: «کتاب، بوستان دانشمندان است.»

این حدیث، یاد شهید مجید شهریاری، دانشمند هسته‌ای کشورمان را در ذهنم زنده می‌کند. همسر ایشان می‌گفت: «گاهی مجید را در خانه گم می‌کردم. اتاق پذیرایی، اتاق مطالعه، بالکن ... همه جا را می‌گشتم. آخرش می‌دیدم گوشه آشپزخانه، روی زمین نشسته، غزلی از حافظ زمزمه می‌کند و آهسته اشک می‌ریزد.» چنین اشک‌هایی نشانه بزرگی و لطافت روح است. آنان که لذت مطالعه و آگاهی را درک کنند، لذت‌های دیگر در نظرشان کوچک می‌شود. حال شاید این سؤال پیش بیاید که: چه کتاب‌هایی بخوانیم؟

جواب را از مولا علی (ع) می‌گیریم که فرموده است: «روح‌های شما نیز مثل جسم‌هایتان گرسنه می‌شوند. آنها را با سخنان حکیمانه سیر کنید.» داستان، شعر، نمایش‌نامه یا حتی یک کتاب علمی خوب و حکیمانه، می‌تواند جوانه روح ما را به درخت دانایی نویسنده‌اش پیوند بزند و شکوفا کند.

البته با این سرعت انتشار، نمی‌شود همه کتاب‌ها را خواند. بنابر این قبل از شروع مطالعه درباره یک موضوع، بهتر است حکیمانه‌ترین کتاب‌های آن موضوع را شناسایی کنیم؛ به طور مثال می‌توانیم با مشورت معلمان خود فهرستی از بهترین کتاب‌های داستان تهیه کنیم تا وقت خود را با خواندن داستان‌های ضعیف هدر ندهیم. به قول معروف: «اگر برای قطع درختی نصف روز وقت داشتیم، بهتر است چند ساعت اول را صرف تیز کردن اهره کنیم.»

یک خواهش دوستانه: از کتاب‌های خوبی که می‌خوانید، نکته‌هایی را گلچین کنید و به نشانی دفتر مجله بفرستید تا به اسم شما چاپ شوند.

البته با ذکر منبع.
حبیب یوسف‌زاده

۵ **ریبادر ورزشگاه**
مهارت‌های زندگی

۴ **دختر بی گناه**
زبان و زمان

۲ **وقتی برای زندگی**
مهارت‌های زندگی

۸ **برش فولاد علمی**

۹ **افق بالا**
سخن آشنا



۱۶ **Back to school English Fun**

۱۴ **رویداد بزرگ**
لحظه‌های فیروزه‌ای

۱۳ **فصل کوچ**
لحظه‌های شاعرانه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی
دوره سی و یکم / آبان ۱۳۹۱ / شماره پیدری ۲۴۲

۲۰ **دوستی**
شگفتی‌های خلقت

۱۸ **کارگر جدید**
سردار بدر

۱۷ **دریای خزر**
نقشه ذهنی

۲۶ **چشم، چشم، دو آبرو**
کاردرس

۲۴ **پاییز برای من**
انار است

۲۲ **خرمشهر**
ایران ما

۳۲ **پینگ پنگ**
ورزش

۳۰ **پارچه‌ها**
کاردستی

۲۹ **کتاب**
زنگ انشا

۲۸ **زنگ تفریح**

۴۰ **ترافل**
دست پخت

۳۸ **زنگ تفریح**
جدول و سرگرمی

۳۵ **گلدان**
آثار رسیده

۳۴ **کتابخانه**

ارتباط با ما:
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم و پنجم دبستان
رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره راهنمایی)

نشانی دفتر مجله:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۱۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: حبیب یوسف‌زاده
شورای کارشناسی:
مجید عمیق
علیرضا متولی
محمدعلی قربانی
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان
طراح جلد: صابر شیخ رضایی



۲
نوجوان ایران ۱۳۹۱

وقتی برای زندگی

علیرضامتولی عکس: اعظم لاریجانی



در شماره قبل، با تعدادی از دوستان نوجوان آشنا شدید. آنها به قدری سرگرم درس خواندن بودند که موضوعی به اسم درس زندگی برایشان تازه به نظر می‌رسید. این روزها خیلی‌ها این‌طور هستند. بسیاری از مدارس درسی به نام مهارت‌های زندگی دارند، اما زندگی چیزی نیست که تنها بتوان با درس و امتحان یاد گرفت.

درس‌های شما باشد. یاد می‌گیرید، حفظ می‌کنید، امتحانش را می‌دهید و قبول می‌شوید. اما تضمینی هست که بتوانید پس از گرفتن نمره قبولی در آن درس، به پیشنهاد نامناسب دوستان «نه» بگویید؟ بله تضمینی نیست؛ چون باید نه گفتن را تمرین کنید. البته مثال‌های بسیاری در این رابطه می‌توان گفت که باید در زندگی خود یاد بگیرید. زندگی خوب، با مهارت‌های رفتاری مناسب شکل می‌گیرد. این‌گونه مهارت‌های رفتاری معمولاً در خانواده‌ها به شما آموزش داده می‌شود. مثلاً همه پدر و مادرها به فرزندانشان می‌گویند دروغ نگو. دروغگو دشمن خداست. دروغ زشت است و معمولاً از دروغ‌گویی فرزندانشان ناراحت می‌شوند. اما دروغ نگفتن با آگاه بودن از زشتی دروغ شروع می‌شود. ولی تمرین دروغ نگفتن، یا سکوت کردن و نگفتن حرف‌های راست در شرایط خاص چیزهایی است که باید یاد بگیرید و تمرین کنید تا جایی که اصلاً نتوانید دروغ بگویید. شاید به نظر برسد که درس ریاضی و فرمول‌های آن رابطه‌ای با دروغ گفتن نداشته باشد، اما دارد. دروغ مثل عدد اشتباهی است که می‌تواند معادله زندگی ما را به هم بریزد و ما را یک قدم به مردودی در امتحان زندگی نزدیک‌تر کند. حالا به جای دروغ، هر رفتار ناشایستی در این معادله قرار بدهی، نتیجه همان شکست در زندگی است. گاهی با بد زندگی کردن، می‌شود ظاهر زندگی را زیبا کرد، اما زندگی زیبا به ظاهر آن نیست. پس ریاضی که دانش حساب و اعداد است، می‌تواند به تو کمک کند که حساب کنی، چگونه علاوه بر زیبا کردن ظاهر زندگی‌ات، اعماق آن را نیز پر از آرامش و قشنگی کنی. فیزیک و علوم تجربی، انشاء، ادبیات و درس‌های دینی و قرآن کمک می‌کنند به زندگی‌ات عمق بیشتری بدهی. می‌پرسی چگونه؟ برایت خواهم گفت. تا شماره بعد صبر داشته باش.

● مهنای می‌گوید: «درس برای حفظ کردن و نمره گرفتن است.»
● فاطمه می‌گوید: «من هم دوست دارم یاد بگیرم چگونه زندگی بهتری داشته باشم، اما اگر بخواهد به عنوان درس باشد، ترجیح می‌دهم یک زبان خارجی یاد بگیرم.»
● مائده می‌گوید: «من دوست دارم زندگی کردن را یاد بگیرم. این موضوع برای من تازه‌گی دارد.»
● مبینا می‌گوید: «با این همه درس و فشار خانواده برای درس خواندن، دیگر فرصتی برای یادگیری چیزهای دیگر باقی نمی‌ماند.»
می‌پرسم منظورتان از چیزهای دیگر همان راه و رسم زندگی است؟
گویا برای اولین بار با کسی روبه‌رو شده‌اند که این سؤال عجیب را می‌پرسد: «درس مهم‌تر است یا زندگی؟»
فکر می‌کنم از بس به آنها گفته‌اند: «مهم‌ترین کار شما در این سن درس خواندن است»، مغزشان از شنیدن حرف‌های من هنگ کرده است!
شاید هم فکر می‌کنند من با درس خواندن مخالفم. عجب فکری! هیچ کس با کسب دانش مخالف نیست! اما دانش به تنهایی کافی نیست. اگر چه انسان با دانش به جایگاهی می‌رسد که هیچ موجودی به آن نرسیده است، اما به نظر من دانش به تنهایی برای زندگی ما کافی نیست.
تصور کنید مغزتان پر از اطلاعات و علم باشد. تصور کنید، آن قدر سواد دارید که آلبرت اینشتین بخواهد استادش باشید، اما وقتی کسی به شما پیشنهاد بدی می‌دهد نتوانید به او بگویید نه! دانش شما به چه درد می‌خورد؟! بعضی از کسانی که به دام مواد مخدر افتاده‌اند، آدم‌های باهوش و درس‌خوانی بوده‌اند که نتوانسته‌اند به پیشنهاد دوست ناباشان «نه» بگویند. داشتن دوست ناباب در زندگی دلیل بر این است که آن شخص زندگی و راه آن را بلد نیست.
یکی از موارد مهمی که باید برای زندگی کردن یاد بگیریم، «نه» گفتن است.
حالا فکر کنید، نه گفتن به پیشنهادهای بد، بخشی از



عادل اشکبوس

دختری گناه

مُبِين به معنی آشکار و اسم فاعل از فعل «يُبِين» است. این نام که در چند دهه اخیر رایج شده است از این آیه قرآن برگرفته شده است:
«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» به راستی که ما برایت فتح آشکاری نمودیم.»

لقب حضرت فاطمه دختر امام هفتم، موسی بن جعفر (ع)، است که آرامگاه او در قم زیارتگاه شیعیان است؛ به معنی دختری بی گناه.

مبینا معصومه سَمِيَّة حَاجِيه ریحانه

نام مادر عمار بن یاسر است بر وزن فَعِيلَه به معنی دختر کوچک والا مقام. بعضی معتقدند سمیه از ریشه «سَمَا- یَسْمُو» است. سَمَا؛ یعنی بالا رفت. اما گروهی می گویند سمیه مؤنث «سَمَيَّ» است و سَمَيَّ نیز کوچک شده «اسم» است به این ترتیب سمیه؛ یعنی نام کوچک.

به معنی گوارا که معادل «نوشین» در فارسی است. هانیه از ریشه هَنَاء به معنای گوارایی است. در برخی فرهنگ‌های لغت هانیه به معنی خدمتکار نیز آمده است، ولی امروزه التَّادِل و الخَادِم به معنی خدمتکار است و هانیه چنین کاربردی ندارد. حانیه به معنی مهربان بر فرزندان است و به زنی گفته می‌شود که پس از مرگ شوهرش ازدواج نمی‌کند تا فرزندانش را پرورش دهد. حانیه از لقب‌های حضرت فاطمه (س) است. هرچند این دو اسم‌های عربی‌اند، ولی در کشورهای عربی کاربرد ندارند.

به معنی گیاه خوشبوست. در عربی ریحانه دارای تاء وحدت است؛ (مانند نجمه، حمزه و طلحه) و حرف «ر» به فتحه خوانده می‌شود، ولی در فارسی با میل به کسره خوانده می‌شود. ریحانه از لقب‌های حضرت فاطمه (س) است.

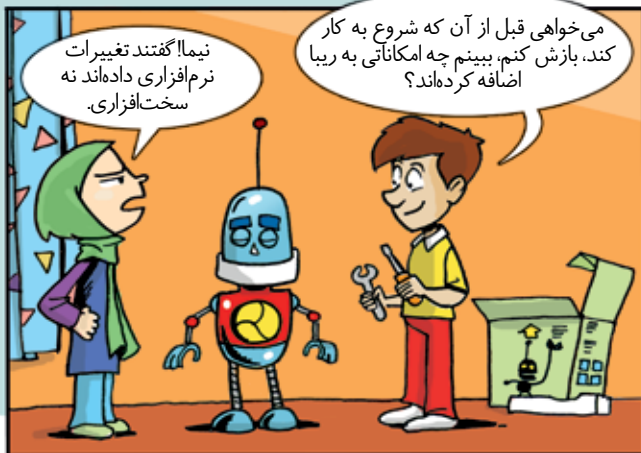
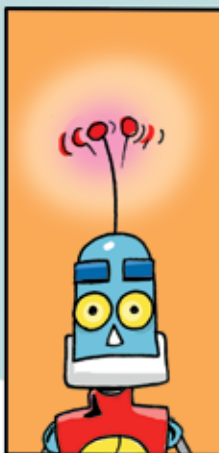


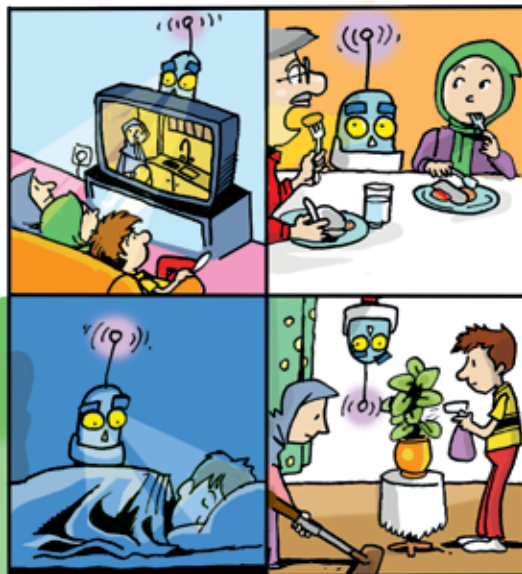
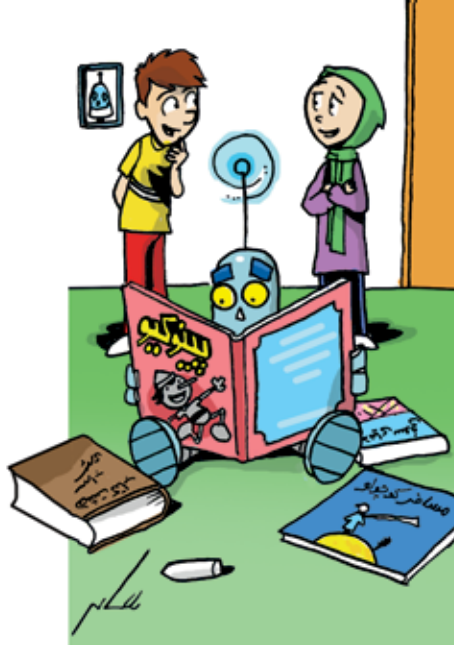
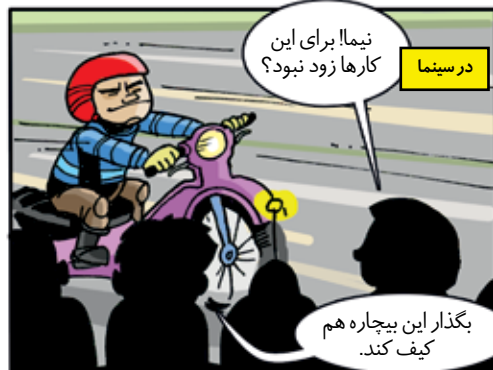
ریبا در ورزشگاه!

ابراهیم اصلانی

تصویرگر: سام سلماسی







آب چگونه فولاد را برش می‌دهد؟

ترجمه: محمدعلی قربانی



۸
نویسنده: آناهیتا ۱۳۹۱

حتماً دیده‌اید که ریزش مداوم آب روی سنگ‌ها به مرور زمان آن‌ها را خرد می‌کند و از بین می‌برد. حالا تصور کنید آب با فشار بسیار زیاد و سرعتی حدود سه برابر سرعت صوت به سطحی برخورد کند. چه شود؟! این دستگاه «برش واترجت» می‌تواند مواد سخت و نرم را با دقت برش دهد. بدون آن که هیچ نوع مواد زائد و بخارهای زیان‌آور ایجاد کند. با استفاده از نوعی پمپ قوی فشار آب را به قدری بالا می‌برند که بتوانند عمل برش را انجام دهد برای این کار، ابتدا یک پمپ روغنی با قدرت ۲۱۱ کیلوگرم بر سانتی‌متر مربع به یک استوانه فشار وارد می‌کند و این استوانه به نوبه خود درون یک مخزن آب فشاری برابر ۴۲۱۸ کیلوگرم بر سانتی‌متر ایجاد می‌کند. دستگاه‌هایی که با آب خالص کار می‌کنند می‌توانند مواد نرم را به راحتی برش دهند. اما برای برش اجسام سخت مانند فولاد و سنگ، مواد ساینده‌ای مانند شن‌های بسیار ریز به آب افزوده می‌شود تا با فشار و سرعت بالا موجب خوردگی و برش سطوح شود. امروز انواع پیشرفته این دستگاه می‌تواند اجسام را به صورت برنامه‌ریزی شده سه بُعدی برش دهد و ساخت قطعات گوناگون را با این روش ممکن سازد.



منبع:
How It Works Journal

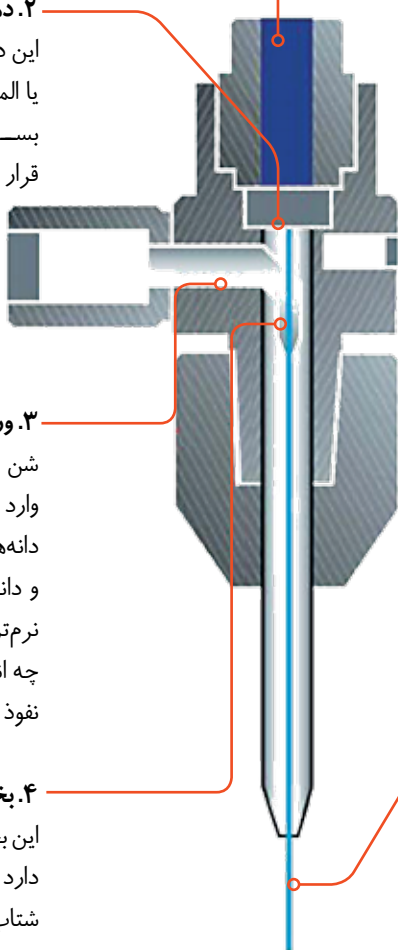
۱. ورودی آب
آب از این لوله با فشار ۲۱۱ کیلوگرم بر سانتی‌متر مربع وارد می‌شود.

۲. دهانه
این دهانه از مواد سختی همچون یاقوت یا الماس ساخته شده است و یک سوراخ بسیار ریز حدود یک میلی‌متر روی آن قرار دارد که فشار آب را بالا می‌برد.

۳. ورودی مواد ساینده
شن و سنگ‌ریزه با فشار از این مسیر وارد می‌شوند و با آب مخلوط می‌شوند. دانه‌های ریز برای برش اجسام سخت و دانه‌های درشت‌تر برای برش اجسام نرم‌تر به کار می‌روند، به عبارت دیگر هر چه اندازه دانه‌ها کوچک‌تر باشد، قدرت نفوذ آنها افزایش می‌یابد.

۴. بخش مخلوط کننده
این بخش که حدود هشت سانتی‌متر طول دارد مثل لوله تفنگ عمل می‌کند و موجب شتاب گرفتن ذرات می‌گردد.

۵. خروجی بُرنده
جریان آب با سرعتی نزدیک به ۳۶۷۶ کیلومتر بر ساعت، یعنی حدود سه برابر سرعت صوت از این قسمت خارج می‌شود.





حسین امینی پویا

عکس: اعظم لاریجانی

افق بالا

۹

نوجوان

۱۳۹۱

کتاب را براساس باورهای غلط و تصورات واهی خود نوشته باشد. پس باید گزیده و انتخاب شده بخوانیم.

در روزگار کنونی وقتی برخی کالاهای مصرفی و مواد غذایی که هزار جور دانش و فناوری و استاندارد و نظارت همراه خود دارند تقلبی و غیر بهداشتی از آب در می آیند، کالایی چون کتاب که می توان گفت چندان نظارت دقیق و خاصی در مورد درستی یا نادرستی مطالب آن اعمال نمی شود، آیا نمی تواند تقلبی باشد؟ پس ما که فرصت زیادی نداریم تا همه چیز را بخوانیم باید سعی کنیم خوب ترین ها را بخوانیم. با اینکه می دانیم انسانیت انسان در گرو حرکت در راه بی پایان علم و دانش است، باید بدانیم اتکای صرف به دانسته هایمان نیز درست نیست. حقایق هستی فقط همان چیزهایی نیست که ما فهمیده ایم، خدا عالم به غیب است. فراموش نکنیم که ما به افقی بالاتر از تجربه؛ یعنی به وحی نیاز داریم.

نکته مهم دیگر اینکه: وقتی از خدا می خواهیم بر علم مابینزاید، علمی بخواهیم که در جهت خودش باشد. پیامبر (ص) فرموده است: «اگر روزی بر من بگذرد و در آن روز دانشی نیاموزم که مرا به خداوند نزدیک کند طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد.»

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» [طه: ۱۱۴]

در این آیه، خداوند به پیامبر (ص) فرمان می دهد که: «بگو پروردگارا به دانش من بیفز.»

در اسلام، طلب علم هیچ حد و مرزی ندارد. در این آیه می بینیم رسول اکرم (ص) که به ایشان وحی می شد، فرمان می یابد از خداوند افزایش دانش طلب کند. این دستور فقط یک درخواست خشک و خالی نیست که بگوییم خدایا علم مرا زیاد کن. بلکه باید بخواهیم و در راه علم اندوزی گام برداریم. وقتی دانستنی های جهان بی نهایت است ما نیز باید بی وقفه و هر روز در کار آموختن باشیم، پس بعد از پایان رساندن تحصیلات رسمی، اگر کلاس خاصی نمی رویم می توانیم مطالعه کنیم. اما از همین ابتدای نوجوانی حواسمان باشد که به هر نوشته ای نباید اعتماد کنیم.

درست است که بسیاری از نویسندگان صاحب نظرند، اما امکان دارد بعضی این گونه نباشند. به خصوص حالا که خیلی از کتاب ها ترجمه هستند و نویسندگان اصلی آنها را نمی شناسیم. بیشتر کتاب ها براساس آگاهی ها و آزمون های تجربه شده نویسنده نوشته شده اند. اما هستند کتاب هایی که فقط براساس حدسیات نویسنده، شکل گرفته اند. شاید نویسنده ای

۱. تفهیم نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۳، ص ۳۱۵.
۲. ایمان درمانی، الهام، ص ۸۶.

منابع:



قول مردانه

محمد باقر رضایی تصویرگر: مجید صالحی

پدر من آدم زحمت‌کشی است. صبح‌ها با وانت شهرداری چند تا محله را بازرسی می‌کند تا ببیند رفتگرها کارشان را درست انجام داده‌اند یا نه.

برویم سر اصل ماجرا خودتان قضاوت کنید تقصیر دارم یا نه! چند روز قبل، با دو تا از بچه‌ها داشتیم از مدرسه به طرف خانه می‌آمدیم. بچه‌های دیگر از سروکول هم بالا می‌رفتند و سربه‌سر هم می‌گذاشتند و گاهی با هم بگو مگو و دعوا هم کردند، اما من با دو تا از بچه‌های محل آرام راه می‌رفتیم و کاری به کسی نداشتیم. فاصله مدرسه تا خانه، حدود نیم ساعتی راه بود. هر روز پیاده می‌آمدیم و می‌رفتیم و هیچ سختی‌ای برایمان نداشت، چون با هم صحبت می‌کردیم و گاهی درس‌هایمان را هم در همین فاصله مرور می‌کردیم و چیزهایی از همدیگر می‌پرسیدیم و متوجه طول مسافت و سختی راه نمی‌شدیم.

آن روز چیزی نمی‌خواندیم و حرفی نمی‌زدیم. فقط راه می‌رفتیم تا زودتر به خانه

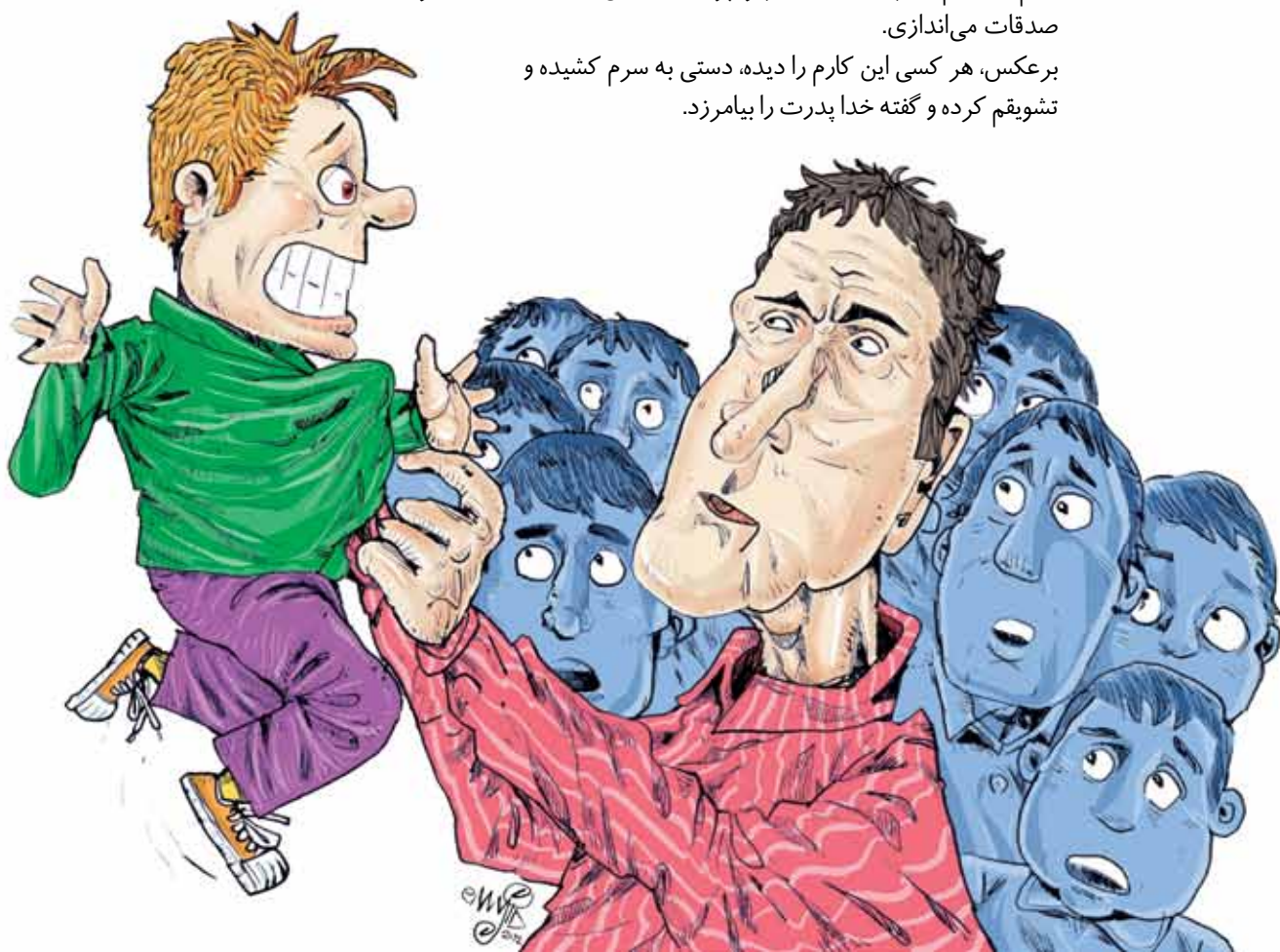
یعنی بدکاری می‌کنم وقتی می‌بینم پول توی جیبم زیادی است، یک‌راست می‌برم می‌اندازم توی اولین صندوق صدقاتی که سر راهم هست؟ نه، واقعاً بدکاری می‌کنم؟!

رودربایستی نکنید. اگر واقعاً این کار، کار بدی است به من بگویید تا دیگر آن را انجام ندهم!

انگار به این کار عادت کرده‌ام. نمی‌توانم ترکش کنم. دست خودم نیست. این کار را از معلم کلاس اولمان، آقای صادقی یاد گرفتم. او بود که به من گفت: «هر وقت پولی به دست آوردی که لازمش نداشتی و احساس کردی اگر از خیرش بگذری ضرری نمی‌کنی، آن را ببنداز توی صندوق صدقات تا برسد به دست کسی که کارش لنگ است، در عوض، خدا هم در جای ضروری، صدها برابر آن را به شکل‌های مختلف پس می‌دهد.»

از همان موقع، همیشه این حرف او را گوش کرده‌ام و از کار خودم هم راضی بوده‌ام. هیچ کس هم تا به حال غیر از این آخرین مورد که می‌خواهم ماجرایش را برایتان شرح دهم - یقه‌ام را نجس‌بیده که چرا پولت را داخل صندوق صدقات می‌اندازی.

برعکس، هر کسی این کارم را دیده، دستی به سرم کشیده و تشویقم کرده و گفته خدا پدرت را بیامرزد.



برسیم. همگی گرسنه و خسته بودیم. درس‌های آن روزمان سخت بود و کم آورده بودیم. دلمان می‌خواست هر چه زودتر به خانه برسیم و شکمی از عزا در بیاوریم. البته اگر در خانه چیزی موجود بود، و گرنه باید بر می‌گشتیم و دم نانوايي توی صفِ دوتایی‌ها می‌ایستادیم و نان گرمی می‌گرفتیم و همان‌جا می‌لیندیم. هر سه دوست، همین وضعیت را داشتیم و گاهی یک نان می‌گرفتیم و سه‌تایی می‌خوردیم. هر وقت یکی نمی‌آمد، می‌فهمیدیم توی خانه‌شان چیزی بوده و او را سیر کرده‌است.

آن روز تند راه می‌رفتیم و من طبق معمولِ مواقع تند راه رفتن، به زمینِ جلوی پایم خیره بودم. ناگهان روی خاک‌ها، یک پول پنجاه هزار تومانی دیدم. از همین‌هایی که به آن می‌گویند چک پول. سریع آن را برداشتم و نگاهش کردم. بچه‌های دیگر مثل وحشی‌های آمازون افتادند رویم و خواستند آن را بگیرند، اما من آن را توی مشتم مجاله کرده‌بودم و نگذاشتم از چنگم درش بیاورند. آنها ول کن نبودند و خواهش کردند لاقل نشانشان بدهم، ولی چون می‌دانستم اگر پول دستشان بیفتد، دیگر صاحب آن نیستم، مقاومت کردم و نگذاشتم دستشان به آن برسد. برای همین، ناخودآگاه دویدم به طرف مدرسه و راهی که نصفش را

آمده‌بودیم، دوباره برگشتم.

بچه‌ها هم تا نیمه‌های

راه دنبالم دویدند،

اما چون نتوانستند

به من برسند،

پشیمان شدند و

برگشتند به طرف

خانه‌هایشان.

تا دم مدرسه

دویدم. تا به صندوق

صدقات آنجا برسم، سر

تا پایم خیس عرق شده بود.

لنگان لنگان به صندوق رسیدم،

چک پول را داخل آن انداختم

و همان‌جا کنار صندوق نشستم تا کمی

استراحت کنم. آن قدر خسته بودم که همان‌جا

خوابم برد.

وقتی بیدار شدم، هوا کمی تاریک شده بود.

بلند شدم و به طرف خانه‌مان دویدم. نفهمیدم

چطور رسیدم. از همان دور عده‌ای زن و بچه

را دیدم که دم درِ خانه‌مان جمع شده‌اند.

آهسته رفتم جلو.

تا من را دیدند، دویدند به طرفم و مچم را

باز کردند. وقتی دیدند چیزی توی دستم نیست، جیب‌ها و کیفم را گشتند و باز چیزی پیدا نکردند. یکی از دوستانم گفت: «حقش است کتک بخورد تا بگوید پول را چه کار کرده!»

گفتم: «خیلی نامردی!»

گفت: «نامرد تویی یا من که پول مردم را تنها تنها بالا می‌کشی!» تا خواستم یقه‌اش را به خاطر این تهمت بچسبم، زن‌ها ریختند روی سرم. مادرم سریع خودش را رساند و مثل پلنگ مرا از چنگشان نجات داد.

یکی از زن‌ها جیغ کشید و گفت: «من پولم را می‌خواهم. این بچه‌ها دیده‌اند که پسر تو پول را پیدا کرده.»

مادرم پرسید: «تو پول پیدا کرده‌ای؟»

گفتم: «آره.»

— کجاست؟

— انداختم توی صندوق.

همان زن داد زد: «صندوق؟»

گفتم: «بله. صندوق.»

— کدام صندوق؟

— صندوق صدقات.

— کدام صندوق صدقات؟

— صندوق دم مدرسه.

زن زد توی سرش و گفت: «حالا چه خاکی

به سرم بریزم. جواب شوهرم را چه

بدهم؟»

مادرم سرش داد زد: «چشمت کور

می‌خواستی مواظب پولت باشی.»

آن زن پرید به طرف مادرم و داد

زد: «آخه زن حسایی، مگر خودت

تا به حال پول گم نکرده‌ای که به

من می‌گویی مواظب باشم. خب

اتفاق است دیگر. حالا جواب شوهرم

را چه بدهم؟»

یک نفر داد زد: «از کجا معلوم این بچه راست

می‌گوید. شاید پول را قايم کرده یا خرج

کرده.»

دوباره زن‌ها ریختند روی سرم و همه سوراخ سنبه‌های

لباسم را گشتند. مادرم کنار ایستاده بود و نگاهم می‌کرد.

می‌دانستم منتظر است یکی از زن‌ها به من دست درازی کند

تا مثل پلنگ یورش ببرد و لت و پارش کند.

بالاخره زن‌ها دست از من برداشتند و کنار کشیدند، اما آن زن

هم‌چنان گریه می‌کرد و می‌زد توی سرش.

گوشه‌ای نشستم و رفتم توی فکر. پدرم هنوز نیامده بود. آن

زن هم نشسته بود دم خانه‌مان تا پدرم بیاید و تکلیف او را

روشن کند. کمی که نشستم، شوهر زن هم رسید، وقتی ماجرا



را به او گفتند، آمد طرفم و گفت: «پول را چه کار کرده‌ای؟»
گفتم: «انداختم توی صندوق»

— کدام صندوق؟

— صدقات.

— می‌دانم. منظورم این است که کدام صندوق صدقات؟

— همان که دم مدرسه خودمان هست.

— پول چه جوری بود؟

— پول نبود.

— چرا دروغ می‌گویی. پس چی بود؟

— چک پول بود.

مردم دورمان جمع بودند و با چشم‌های وق‌زده نگاهمان می‌کردند.

مرد گفت: «آهان! داری مرا مسخره می‌کنی. پول، پول است

دیگر، مگر فرقی دارد؟»

گفتم: «بله، فرق دارد.»

مرد با عصبانیت گفت: «خودت را مسخره کن بچه. مزه هم

نریز، حالا ما با تو چه کار کنیم؟»

گفتم: «نمی‌دانم. ولی به خدا راست می‌گویم.»

مرد گفت: «بدرت چه کاره است؟»

— رئیس خدمات.

— کی می‌آید؟

— نزدیک است بیاید.

مادرم و زن‌های دیگر ایستاده بودند و به حرف‌های ما

گوش می‌کردند.

— برای چی پول را انداختی توی صندوق؟

این را که پرسید، دستش را آورد تا گوشم را بگیرد، خودم را

کنار کشیدم و اخم کردم.

دوباره پرسید: «گفتم برای چی پول را انداختی توی

صندوق صدقات؟»

تند گفتم: «ثواب.»

مادرم آمد جلو و گفت: «این بچه عادت دارد پول خودش را

هم می‌اندازد توی صندوق صدقات.»

مرد گفت: «پول خودش اشکالی ندارد. اما پول مردم را که

نباید بیندازد آنجا.»

مادرم گفت: «از کجا می‌دانست.»

— چی را از کجا می‌دانست؟

— این را که صاحبش پیدا می‌شود.

— این که نشد حرف. بالاخره هر کس پولی پیدا می‌کند،

یکی دو روزی آن را نگه می‌دارد تا صاحبش پیدا شود.

اگر پیدا نشد آن وقت می‌دهد مسجدی جایی تا مدتی

نگه دارند شاید صاحبش پیدا شد. اگر صاحبش بعد

از مدتی پیدا نشد، می‌تواند صرف امور

خیریه شود.

یکی از خانم‌های محله که با مادرم



دوست بود گفت: «خب الان هم صرف امور خیریه شده

حاج آقا. شما به بزرگی خودتان کوتاه بیایید.»

مرد گفت: «این چه حرفی است می‌زنید مادر جان. با پول مردم

که نمی‌شود کار خیر انجام داد!»

زن گفت: «خدا بدرت را بیمارزد. منتها این بچه این چیزها

سرش نمی‌شود. حالا این بار نمی‌دانسته. از دفعه بعد دیگر

همین فرمایش شما را عمل می‌کند.»

مرد گفت: «حالا من از کجا بدانم راست می‌گوید و پول را واقعاً

توی صندوق صدقات انداخته.»

دیگر طاقت نیاوردم و تند گفتم: «به خدا انداختیم آقا. چشممان

کور شود اگر دروغ بگویم.»

مرد خنده‌اش گرفته بود، بعد فهمیدم از حرصش است که می‌خندد.

یک نفر گفت: «اگر بروید کمیته امداد، می‌آیند در می‌آورند

و پس می‌دهند.»

مرد گفت: «ای آقا، کجای کارید؟ برای این کار حداقل یک ماه

باید دوندگی کنی تا ثابت شود. از این گذشته کی دلش می‌آید

پولی را که تقدیر حواله کرده برای مستضعفان پس بگیرد.»

همان دوست مادرم گفت: «خدا پدر آدم فهمیده را بیمارزد.

پس دیگر حرف حساب چیست؟»

مرد داشت می‌گفت: «هیچی، من مانده‌ام ...»

که ناگهان پدرم از راه رسید. یکی از همسایه‌ها ماجرا را گفت.

پدرم نگاهی به من انداخت. بعد رو به آن مرد گفت: «شما هر

امری بفرمایید من حاضرم انجام دهم. این بچه گناهی نکرده

هیچ، ثواب هم کرده.»

مرد گفت: «من اگر از این ماجرا بگذرم، این بچه فکر می‌کند

حق به جانب اوست.»

پدرم گفت: «نه، چنین فکری نمی‌کند. حالا هم اشتباه کرده و

دیگر از این کارها نمی‌کند.»

مرد رو به من گفت: «قول می‌دهی دیگر از این کارها نکنی؟»

نمی‌دانستم چه قولی باید بدهم. من که نمی‌توانستم قول بدهم

دیگر توی صندوق صدقات پول نمی‌اندازم.

گفتم: «چه قولی؟»

— اینکه دیگر از این کارها نکنی.

پرسیدم: «از کدام کارها؟»

— همین که پول مردم را بیندازی توی صندوق صدقات و

چیزی که مال خودت نیست ثواب کنی!

گفتم: «چشم قول می‌دهم دیگر پول مردم را توی صندوق

صدقات نیندازم.»

مرد با زن و همراهانش راه افتادند که بروند.

طاقت نیاوردم. گفتم: «قول مردانه می‌دهم از دفعه بعد پول

خودم را توی صندوق صدقات بیندازم.»

مرد برگشت و تند نگاهم کرد. پدرم دستم را گرفت و کشاند

به طرف خانه ■



فصل کوچ

زیر نظر بابک نیک طلب تصویرگر: مریم طباطبایی

ما همه فهمیده ایم

عاقبت، درخت‌ها ...

جادوی جغرافی

باز هم امروز با جادو
می‌برد جغرافیا من را
می‌گذارد روی یک قله
دورها در آن سر دنیا

مثل پَر آرام می‌افتم
روی خط استوای سبز
می‌دوم شاد و رها روی
جنگل بی‌انتهای سبز

می‌روم با قایقی کوچک
روی رود مهربان نیل
می‌روم هندوستان، آنجا
می‌نشینم روی پشت فیل

می‌خورد زنگ و جهانگردی
هست دیگر باز هم کافی
چیزهای تازه‌ای دیدم
باز با جادوی جغرافی
منیره هاشمی

سال‌های پیش
آن زمان که تا فراز بام خانه‌ها فقط
چند پله راه بود
در پیاده‌رو درخت‌ها بزرگ می‌شدند

صبح‌ها
تا که باز می‌شدند چشم‌های ما
میهمان بازی درخت و آفتاب می‌شدیم
هر بهار

می‌شد از کنار پنجره
قد کشیدن درخت‌های کوچه را نگاه کرد

این زمان ولی
سر به آسمان کشیده‌اند
مثل اینکه پرده‌ای بزرگ را
روبه‌روی کوچه و درخت‌هایمان کشیده‌اند

خانه‌های آهنین چه زود رشد کرده‌اند
در عوض درخت‌ها
تندوتند آب می‌روند
زیر دست و پای خانه‌ها
عاقبت درخت‌ها به خواب می‌روند
بیوک ملکی

باز هم از گرد راه
هشتم آبان رسید
در دل پاییز سرد
باز بهاران رسید

باز هوا تازه شد
از نفس پاک او
لاله زهر سو دمید
از تن صد چاک او

با همه کودک‌ش
دل به خدا داده بود
خُرد شدن زیر تانک
در نظرش ساده بود

این همه ایثار را
چون که از او دیده‌ایم
گر برسد روز جنگ
ما همه فهمیده‌ایم
افشین اعلا

۱۳

بهار

آبان ۱۳۹۱





رویداد بزرگ

ناصر طاهرنیا تصویرگر: وحید خاتمی

پیامبر آنگاه علی (ع) را نزد خود می خواند. علی از میان جمعیت بر می خیزد و نزد پیامبر می رود. گویا ماه و خورشید کنار هم ایستاده اند. پیامبر دست علی را می گیرد و بلند می کند و در حالی که او را به مردم نشان می دهد، با صدایی بلند می گوید: «هر کس که من رهبر و مولای او هستم، علی نیز رهبر و مولای اوست.»

سپس رو به آسمان می کند و می گوید: «خدا یا با دوستان علی دوست باش و با دشمنان او دشمنی کن.»

پیامبر پس از معرفی علی به عنوان جانشین خود می فرماید: «ای مردم! هم اکنون فرشته وحی نازل شد و این آیه را برای من آورد: «امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان برگزیدم.» [مائده: ۳]

پیامبر خدا از منبر پایین می آید. صدای تکبیر مسلمانان در اطراف من و در میان دشت می پیچد و آسمان را پر می کند. مسلمانان گروه گروه می آیند و با شور و اشتیاق به علی (ع) تبریک می گویند و با او بیعت می کنند. همه خوشحالند. من نیز از شادی در پوست خود نمی گنجم. چون شاهد بهترین رویداد جهان بوده ام. حالا دیگر همه مسلمانان جهان مرا می شناسند و یکی از مهم ترین عیدهایشان به نام من است. به نام «غدیر خم».

شنیدنی های غدیر خم

۱. در غدیر خم پیامبر (ص) جمله «کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست.» را سه بار تکرار کرد.
۲. راویان، جمعیت حاضر در غدیر خم را ۱۲۰۰۰ نفر ذکر کرده اند.
۳. واقعه غدیر خم در تاریخ هجدهم ذی حجه سال دهم هجری رخ داده است.
۴. مراسم بیعت مسلمانان با علی (ع) سه روز طول کشید.
۵. آیات ۳ و ۶۷ از سوره مائده در ارتباط با این رویداد بزرگ است که هر دو در روز عید غدیر نازل شده اند.
۶. کامل ترین کتاب در زمینه واقعه غدیر خم کتاب بیست جلدی «الغدیر» نوشته دانشمند بزرگ علامه امینی است.

نگاه کن! ... چه جمعیتی! چه ازدحامی، چه مراسم باشکوهی! تا حالا چنین جمعیتی را یکجا ندیده بودم. من سال هاست که این جا هستم؛ در دامن صحرا، میان راه مکه و مدینه.

مرا که می شناسید؛ یک بر که ام؛ اما نه یک بر که معمولی، بر که ی معروف: «غدیر خم». قطره های آب باران از کوه و دشت جاری و در من جمع می شود تا مسافران خسته بیابان با نوشیدن آن از تشنگی رهایی یابند. اطراف من چند درخت کهن سال وجود دارد که محل استراحت کاروانیان است. مسافران خانه خدا همیشه از کنار من عبور می کنند.

اما امروز حس دیگری دارم، انگار اتفاق عجیبی در راه است. هزاران نفر از زیارت خانه خدا بازگشته و به سوی شهرهای خود می روند. در میان کاروانیان مردی حرکت می کند که چهره اش همچون ماه شب چهارده می درخشد. او محمد (ص) آخرین پیامبر و عزیزترین بنده خداست.

لحظه ها می گذرد. پیامبر ناگهان دستور می دهد، همه از حرکت باز ایستند و بازماندگان از راه برسند. کاروان ها یکی یکی می آیند و در کنار من بار می اندازند. ظهر است و آفتاب به شدت می تابد. زمین داغ داغ است آن چنان که مردم گوشه ای از لباس خود را بر سر و مقداری از آن را زیر پا می افکنند.

کمی بعد ده ها هزار نفر جمع می شوند و نماز ظهر را با پیامبر می خوانند. پس از نماز منبری از جهازشتران ساخته می شود. رسول خدا در کنار من بر منبر می ایستد. سکوتی عجیب همه جا را فرا می گیرد. مسلمانان پیامبر را همچون نگین انگشتی در میان گرفته و منتظر شنیدن سخنان او هستند. من نیز به دقت حرکات و رفتار او را نظاره می کنم. پیامبر خطبه ای طولانی را شروع می کند و در انتهای سخنانش با صدایی بلند خطاب به مردم می فرماید: «آیا گواهی می دهید که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست؟»

همه یک صدا می گویند: «آری گواهی می دهیم.» سپس پیامبر می فرماید: «من به زودی از میان شما خواهم رفت اما دو چیز گران بها و ارزشمند را در میان شما می گذارم.» مردی از میان جمعیت فریاد می زند و می پرسد: «ای رسول خدا، این چیز دو گران بها چیستند؟»

پیامبر می گوید: «یکی کتاب خدا قرآن است و دیگری عترت و اهل بیت من. خداوند به من خبر داده است که این دو یادگار عزیز هرگز از هم جدا نمی شوند.»

شکوه غدیر در شعر پارسی

ناصر خسرو:

با خرد باش، یک دل و همسر / چون نبی با علی به روز غدیر
فردوسی:

اگر چشم داری به دیگر سرای / به نزد نبی و وصی گیر جای
بر این زادم و هم بر این بگذرم / یقین دان که خاک پی حیدرم
سعدی:

جوانمرداگر راست خواهی ولی است / کرم پیشه شاه مردان علی است.
منابع:

۱. «قطره‌ای از دریا»، محمد حسین صفاخواه، انتشارات قدیانی، چاپ اول، ۴۷۳۱.
۲. «حساس‌ترین فراز تاریخ»، جمعی از دبیران دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم، چاپ چهاردهم، ۲۶۳۱.
۳. «دریا در غدیر»، سهیل محمودی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۴۶۳۱.
۴. «حماسه غدیر»، محمد رضا حکیمی، انتشارات فجر، چاپ اول، ۵۵۳۱.
۵. «فروغ ابدیت»، جعفر سبحانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول، ۲۶۳۱.

در کلام معصومین

پیامبر اکرم(ص): عید غدیر از برترین عیدهای امت من است.
چون در این روز پربرکت بود که خداوند به من فرمان داد تا
برادرم علی را به رهبری امت خویش برگزینم.
امام علی(ع): غدیر روز آشکار شدن حقیقت و روز کمال
دین است.

امام باقر(ع): علی، علیه‌السلام، جانشین پیامبر در میان امت
است و تمام مقام و مراتب آن حضرت جز نبوت را دارد.
امام صادق(ع): در روز غدیر رضایت خداوند نهفته است.
غدیر روز شادابی و روز عید و جشن است.

امام رضا(ع): روز غدیر برترین عید خداوند و روز اندوه
شیطان است.





Mohammad Ali Ghorbani
Illustrator: Sam Salmassi

Back to school

Jokes to Think

Body

"I was born in California."
"Which part?"
"All of me."



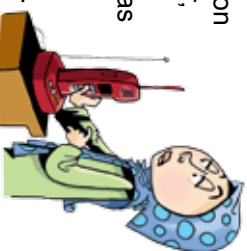
My Soup

Customer: Excuse me, but I saw your thumb in my soup when you were carrying it.
Waitress: Oh, that's okay. The soup isn't hot.



Wrong Number

A teenage girl had been talking on the phone for about half an hour, and then she hung up.
"Wow!", said her father, "That was short. You usually talk for two hours. What happened?"
"Wrong number," replied the girl.



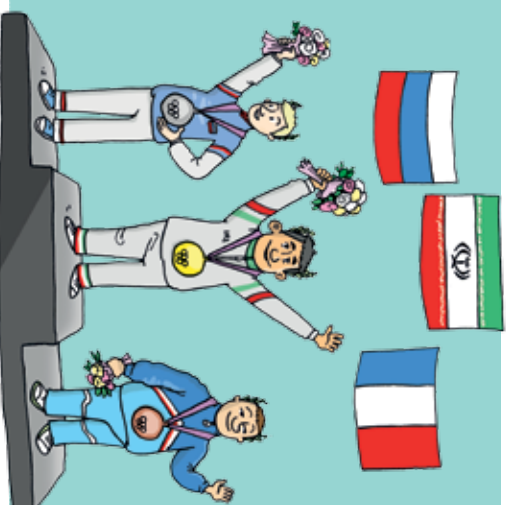
Quote to Translate

To find a friend one must close one eye. To keep him, two.

THE OLYMPICS WORD SEARCH PUZZLE

A T H L E T E S S I D O N A
N C C I N D I V I D U A L S I
E P O D I U M L N S T Y O O
L Y P M R M P V I E H G C M G G
Q A P M E E S F L Z S N C I P A
U R E T R N T E L I N C I P
A A T T O E T S D A I O C R N
D T I I H E M E O N G S S E B S
R G T Y S E M N A H S S E B S
E A I I H U M C O E M M C E S
N F O T R O M T H A E H O E G
I A E E K R A T O O A L I S N G
L S P E C T A T O R S I N D E

ANTHEMS
ATHLETES
BRONZE
COACHES
COMPETITION
FLAGS
GOLD
HOST
INDIVIDUALS
MEDALS



NATIONS
OLYMPIC RECORDS
PODIUM
PRIDE
QUADRENNIAL
RINGS
SILVER
SPECTATORS
TEAMS
WORLD RECORDS



کاسپین - نام بین‌المللی دریای خزر
تغیر یافته از نام قدیم بهشتیان - آکاسیوس

نام‌ها

مازندران - نام قدیمی ساسانی در محاورت دریای خزر



کشورهای مجاور



ایران
ترکمنستان
آذربایجان
ارمنیه
جورجیا

مشخصات کلی

مساحت
۱۴۰ هزار کیلومتر مربع
طول
۱۱۰۰ - ۱۲۰۰ کیلومتر
عرض
۵۰۰ - ۱۰۰ کیلومتر
عمیق‌ترین نقطه
۱۰۱۵ متر

رودها

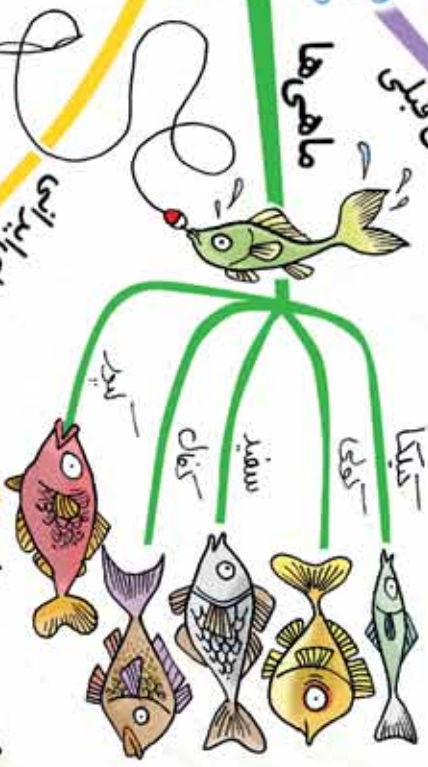
آستارا
آرس
اسفیر
چالوش
هرار
گرگان
کنک
آمل
رودهای بین ایران و ترکمنستان
چابهار



نام‌های قبلی

طبرستان (۳۰۰ قریه‌ای مازندران)
گولان (مرکز استوک گولستان)
دیلیم (نام قدیمی گیلان)
آبستون (جزیره‌ای منوشه در آب)
گیلان
قزوين (مقرب به سیر)

ماهی‌ها



بندهای آبی

آستارا
ارزلی
ایسیر
نوشهر
بابلسر
آمل



نقشه ذهنی

محمد عزیزی پور
تصویرگر - سام سلسامی

دریای خزر

۱۳۸۵
مهر ۱۳۸۵
نقشه



کارگر جدید

لحظه‌هایی با سردار شهید مهدی باکری

قسمت دوم

جیب یوسف زاده
تصویرگر، مینیم پرزا



آقایون بچنید! تا آفتاب بالا نیامده کار را تمام کنیم. آهای اصغر! اگه نمی‌خواهی زیر آفتاب کباب‌بشی نکون بخور.

سلام اوستا! خداقوت. من کارگر جدید هستم از شهرداری فرستادند گفتند پیام با شما کار کنم.

می‌بینم که تازه واردی بین جوان، آسفالت کاری خیلی سخته. کوفته می‌شی، قیرسوز می‌شی، کمر درد می‌گیری... فردا نگی نگفتی‌ها! خوب اول دم‌پایی ببوش، بعد هم یکی فرغون‌ها را بردار برو آسفالت بیار ببینم چقدر مردی؟!

حرف بدی که نزدم. می‌گم خدا رو خوش نمی‌یاد.

تو چه کاره مملکتی داداش! سرت به کار خودت باشه. لازم نکرده به من درس بدی!

برادر، ماشاالله چقدر آب می‌خوری! این پندهای خدا خسته شدند از بس جور شما را کشیدند!

چی شده اصغر باز معر که گرفتی!

خوشم نمی‌یاد کسی توی کارم فضولی کنه، حالیه؟! مگه چقدر حقوق می‌گیرم که هی جون بکنم.

سر به سرش نذار ایشون یه مقدار تنبل تشریف دارن. اما از هیچی بهتره.

روزی پنجاه تومان!

ببخشید اوستا شما چقدر حقوق می‌گیرید؟





دوستی در حیوانات

۲۰

خوزستان
آبان ۱۳۹۱

تابه حال به پاها و گردن بلند زرافه دقت کرده‌اید؟ به کمک آنها می‌تواند به راحتی برگ‌های روی شاخه درختان را بخورد. نگاهی به دم میمون بیندازید، بلندی و انعطاف پذیری آن برای آویزان شدن از درختان و پریدن از شاخه‌ای به شاخه دیگر بسیار مناسب است. جانوران با توجه به محیطی که در آن زندگی می‌کنند، برای به دست آوردن غذا، حرکت کردن و سایر فعالیت‌هایشان سازگاری‌های متفاوتی پیدا کرده‌اند.

کوسه چسب

چسبک‌ماهی‌ها بر اساس اینکه به بدن چه جانوری بچسبند انواع و نام‌های متفاوتی دارند. چسبک‌هایی که به وال‌ها و نهنگ‌ها می‌چسبند، وال‌چسبک و آنهایی که به کوسه‌ها می‌چسبند، کوسه چسبک نام دارند. جمعیت کوسه چسبک‌ها بیشتر است.

غذای آماده

از آنجایی که چسبک‌ماهی کیسه شنا (اندامی که کمک می‌کند ماهی عمق خود را درون آب تنظیم کند) ندارد، خودش به تنهایی نمی‌تواند مسافت زیادی شنا کند یا به عمق و سطح آب برود، از این رو با چسبیدن به بدن سایر جانوران شناگر مانند کوسه‌ها، جابه‌جا می‌شود. چسبک‌ها علاوه بر سواری گرفتن از کوسه‌ها از بقایای ریز غذای آنها نیز تغذیه می‌کنند. البته گاهی حین حرکت لحظه‌ای جدا شده و ماهی‌های کوچک‌تر را شکار می‌کنند.

سواری بگیر، جارو بکش

دوستی چسبک‌ماهی‌ها با میزبانان، دوطرفه است. چسبک‌ها در ازای جابه‌جایی و به دست آوردن غذا بدون صرف انرژی، انگل‌ها و سلول‌های مرده سطح بدن میزبانان را تمیز می‌کنند. به این نوع دوستی میان جانوران، هم‌زیستی می‌گویند. جانوران هم‌زیست به آرامی در کنار هم زندگی و در رفع نیازهایشان به یکدیگر کمک می‌کنند.

چسبک بدون چسب

چسبک‌ماهی برای جابه‌جا شدن و به دست آوردن غذایش سازگاری جالبی پیدا کرده است. این ماهی دو باله پشتی دارد، ولی باله پشتی اول آن تغییر شکل یافته و شبیه یک صفحه بادکش مانند شده است. به کمک بادکش روی سرش به بدن جانورانی مانند کوسه‌ها، سپرماهی‌ها، لاک‌پشت‌های دریایی، نهنگ‌ها و دولفین‌ها می‌چسبد.

دلک ماهی و شقایق دریایی

دلک ماهی لعلی ترشح می‌کند که باعث می‌شود شقایق دریایی به او صدمه نزنند. همچنین شقایق دریایی حرکات دلک ماهی را از سایر جانوران تشخیص می‌دهد. به این ترتیب دلک ماهی در میان بازوهای نرم و زهر آگین شقایق زندگی راحتی می‌گذارند. در عوض ماهی‌های بزرگتر را فریب می‌دهد و به کام شقایق دریایی می‌کشاند تا با هم بی‌حساب شوند.



حفار نابینا و شناگر تیزبین

میگوی حفار و ماهی گوبی در بسیاری از صخره‌های مرجانی مناطق گرمسیر مشاهده می‌شوند. همان‌طور که از نام این میگو پیداست، با چنگک‌های قوی‌اش بستر دریا را حفر می‌کند. چشم‌های این میگو بسیار ضعیف و تقریباً نابیناست. در عوض ماهی گوبی با چشم‌های تیزبین خود شکارچیان را از راه دور تشخیص می‌دهد.

هم‌خانه‌های مهربان

میگوی حفار گودال‌هایی را برای خود و ماهی حفر می‌کند. در عوض ماهی گوبی نیز با اعلام حضور شکارچیان به میگو از او محافظت می‌کند. گوبی برای اعلام خطر، باله‌هایش را سریع تکان می‌دهد و میگو با آنتن‌های بلندش متوجه آن می‌شود و هر دو جانور به درون حفره پناه می‌برند.

همکاری شته‌ها و مورچه‌ها

شته‌ها با مکیدن شیره درختان، ماده شیرینی ترشح می‌کنند که برای مورچه‌ها بسیار لذیذ است. در عوض مورچه‌ها از شته‌های نوزاد مراقبت می‌کنند تا سالم بزرگ شوند و غذای بیشتری تولید کنند.

برخی از مورچه‌ها تخم‌های شته‌ها را در زمستان به لانه خود می‌برند و در جای گرم نگهداری می‌کنند. سپس در بهار آنها را روی شاخه‌های درختان بر می‌گردانند تا به دنیا بیایند و خوبی مورچه‌ها را جبران کنند! برخی شته‌ها بال دارند و امکان دارد به جای دیگری کوچ کنند. مورچه‌ها برای اطمینان بیشتر، بال‌هایشان را می‌کنند تا فکر پرواز به سرشان نزنند و به خدمت‌رسانی ادامه دهند.





خرمشهر

اولین بندر خاورمیانه



زهره کریمی

عکس: علی اکبر آغاچاری



۴



۳

دیدنی‌ها

۱ و ۲ مسجد جامع

این مسجد که در زمان قاجاریه ساخته شده، محل اصلی مقاومت ۳۵ روزه بود. محل فرماندهی، هماهنگی‌ها، آموزش رزمندگان، مداوای مجروحین و از همه زیباتر پذیرای پیکرهای پاک شهدا بود. در اصل نماد مقاومت خرمشهر است.

۳ پل خرمشهر

به روی رودخانه کارون قرار دارد. در زمان جنگ تخریب، ولی بعد از جنگ باسازی شده. در روزهای مقاومت سد محکمی در برابر تجاوز دشمن بود.

۴ موزه دفاع مقدس

آثار به جا مانده از دوران دفاع مقدس و خرمشهر آنجا نگهداری می‌شود. این موزه در نزدیکی کارون و در ساختمانی است که هنوز آثاری از تیر و ترکش بر دیوار آن باقی مانده است.

در محل اتصال رود کارون و اروند، شهر بندری خرمشهر قرار دارد. کارون، طولانی‌ترین رود ایران با عبور از وسط شهر، آن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌کند. نام قدیم این سرزمین محمره (شهر آب سرخ) بوده، که از دو کلمه ماء(آب) و حمره(سرخ رنگ) تشکیل شده است؛ کارون در فصول بارندگی رسوبات رسی فراوانی را با خود حمل می‌کرد و رنگ کارون سرخ می‌شد. بعدها نخلستان‌های بزرگ اطراف شهر باعث تغییر نام آن به خرمشهر شد. خرمشهر به علت داشتن ذخایر نفتی و دو رودخانه آب شیرین و دسترسی به خلیج فارس از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و یکی از بزرگ‌ترین صادرکننده‌های خرما به جهان است. این شهر بارها مورد هجوم نیروهای خارجی قرار گرفته است که آخرین بار سال ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق به آن حمله کرد؛ اما خرمشهر توانست ۳۵ روز با تکیه بر همت زنان، مردان و نوجوانان خود و به فرماندهی شهید محمد جهان‌آرا ایستادگی کند. به حرمت خون‌های شهیدانی که برای حفظ آن به زمین ریخته شد نام آن به خونین‌شهر تغییر کرد. در سوم خرداد ۱۳۶۱ طی عملیات بیت‌المقدس و با رمز یاعلی بن ابی طالب، شهر پس از ۵۷۵ روز اشغال پس گرفته شد و دوباره خرمشهر شد. هر سال حدود ۲/۵ میلیون زائر ایرانی و خارجی همراه کاروان‌های راهیان نور از این منطقه بازدید می‌کنند. بهترین سوغات این منطقه خرما، ماهی، عبا، انواع حصیر و زیلو است که از برگ‌های نخل (لیف) درست می‌شود.



۵



۲



۶



۹

۸



۷

۵ یادبود شهدای شلمچه

نزدیک‌ترین نقطه مرزی ایران به خاک عراق و اولین محلی که دشمن به آنجا حمله کرد، اما در پنجم دی ماه ۱۳۶۵ شلمچه آزاد شد و به حرمت رشادت‌های رزمندگان اسلام بنای یادبودی در این منطقه احداث شد.

۶ ساحل اروند

مکانی تفریحی برای بازدیدکنندگان.

۸ و ۹ گمرک خرمشهر

نیروهای متجاوز بعثی بعد از انهدام خودروهای موجود در گمرک، آنها را به صورت عمودی قرار داده بودند و با اتصالشان به مواد منفجره، سعی داشتند از فرود نیروهای چترباز ایرانی جلوگیری کنند.

۷ منطقه عملیاتی کربلای ۴

هر سال کاروان‌های راهیان نور از آثار دلاوری‌های رزمندگان ایرانی در مناطق عملیاتی اطراف خرمشهر بازدید می‌کنند.

۲۳

پایان ۱۳۹۱

پاییز

از

رای من

سارا است

۲۶

نوجوان
تابستان ۱۳۹۱

آلما توکل
عکس: اعظم لاریجانی

● پاییز برای من انار است. پاییز برای سارا مدرسه است. پاییز برای محمدرضا برگ‌های زرد است. پاییز برای من رفتن گرماست. پاییز برای سارا شال و کلاه بافتنی است. پاییز برای محمدرضا باران است. پاییز برای همه ما ترش و شیرین است. ● پاییز لبو دارد. پاییز شلغم دارد. پاییز بستنی زمستانی دارد. پاییز حلیم دارد. پاییز پنج‌شنبه جمعه‌های تعطیل دارد. پاییز هر چه هست نه نارنجی است، نه سبز، نه زرد، نه قهوه‌ای، پاییز برای من قرمز قرمز است. دست مامان را می‌گیرم و می‌رویم خرید. هر چه می‌خریم قرمز است؛ قرمز قرمز. ● پاییز که می‌آید باران می‌گیرد. سر مامان شلوغ می‌شود، سر من هم شلوغ می‌شود. باد می‌آید. پرده را تکان تکان می‌دهد. می‌نشینم به نوشتن درس‌ها و مشق‌ها. می‌خزم گوشه تخت و می‌روم توی رویا و لیس لیس لواشک می‌خورم.



خوردن انار بدون خرابکاری

- ۱ ابتدا سر و ته انار را برش بزنید.
- ۲ همان‌طور که می‌بینید داخل انار توسط پره‌های نازکی به شش قسمت مساوی تقسیم شده است.
- ۳ پوست انار را به موازات محل پره‌ها برش سطحی می‌دهیم تا به شش قاچ مساوی تقسیم شود.
- ۴ حالا به راحتی می‌توانیم دانه‌ها را جدا کنیم. بهتر است این کار را داخل یک ظرف آب انجام دهید تا لباس‌هایتان لک نشود.



پاییز برای محمدرضا بیشتر خر مالوست. می‌گویم مامان گفته انار ضد سرطان است. مامان گفته انار آهن دارد. آنها دور می‌شوند و من می‌خزم کنار تختم. دفترچه‌ام را بر می‌دارم و خاطرات روزانه می‌نویسم. بعد آن را می‌تپانم زیر درزی وسط‌های تخت و باز لیس لیس لواشک می‌خورم.

مامان می‌گوید بس است. می‌گویم یک حدیث هست که می‌گوید: «هر کس هنگام خواب انار بخورد تا صبح در امان است.»^۱ می‌گویم: «کاش تهران هم انار داشت.» مامان می‌گوید: «خیلی سال پیش داشته.» می‌گویم: «مامان، کی شب یلدامی شود؟» می‌گوید: «می‌شود.» می‌گویم: «پاییز برای من انار است.»

پاییز روزهای غمگین دارد. پاییز روزهای شاد دارد. پاییز دیگر بستنی ندارد. پاییز ساعت شش صبح بلند شدن دارد. پاییز چاقاله بادام ندارد. پاییز نود روز انار دارد. پاییز برای من انار است. زمستان که بیاید. انار که برود. زمستان برای من پرتقال است.

۱. جشنواره «انار یا قوت بهشت» پنج سال است که هفته اول آبان در فرهنگسرای اشراق تهران برگزار می‌شود. علاوه بر فروش انار و محصولات علمی و پزشکی درباره انار و خواص آن در این جشنواره بر پا می‌شود.

۲. امام‌صادق(ع)

بعد هر سال اول آبان مامان می‌آید، دستم را می‌گیرد و می‌گوید برویم جشنواره انار^۱.

سوار اتوبوس می‌شویم و می‌رویم شرق تهران. می‌رسیم به فرهنگسرای اشراق. بعد مامان کیلو کیلو انار می‌خرد.

انار نیریز، انار گرمسار، انار طالقان، انار تفت یزد، انار ساوه. من تنبلی‌ام می‌شود. اما مامان آنها را دان می‌کند. می‌گوید ویتامین آ و ث و ای دارد، بخور. می‌گوید اگر بخوری آلزایمر نمی‌گیری. _ بعد من دانه‌ها را نگاه می‌کنم _ سرخ سرخ‌اند!

شعرهای «مصطفی رحماندوست» را دوست دارم. یک‌بار هم توی نمایشگاه کتاب دیدمش. جایی گفته بود که توی جنگ یک انار رسیده دستش. آنجا، آن را باز کرده و شعر «صد دانه یا قوت» به ذهنش رسیده‌است. مامان می‌گوید انار ایرانی است، ایرانی! خارجی‌ها آن را از ما دزدیده‌اند!

یک مغازه‌هایی هست که بستنی انار دارند. آب انار دارند. لواشک دارند. رب انار دارند.

یک شامپو‌هایی هست انار دارند. یک دلسترهایی هست که انار دارند انار!! مامان انارها را به سختی دان می‌کند. وقت‌هایی که سفیدند غر می‌زنم. باید قرمز باشند، ترش باشند، باید نمک و گل‌پر ریخت رویشان و خرج خرج خوردشان.

پاییز برای من انار است، اما سارا انار دوست ندارد.

محمدرضا هم بی‌تفاوت است. پاییز برای سارا لبو هم نیست. قرمز هم نیست.



چشم، چشم دو ابرو

معرفی رشته چهره‌سازی

تهمینه حدادی عکس: اعظم لاریجانی

پارک و جنگل می‌برند تا در فضای آزاد نقاشی کنید.

شما طی دو سال خیلی چیزها را درباره نقاشی یاد می‌گیرید و از یک جا به بعد فقط چهره و بدن انسان را کار می‌کنید.

شما می‌توانید از روی عکس نقاشی کنید، چهره خود را بکشید، چهره همکلاسی‌تان را بکشید و بعد آرام آرام چهره دیگر افراد را کار خواهید کرد.

برای موفقیت در این رشته باید به‌طور مداوم تمرین کنید. در ضمن رنگ و ابزار لازم را هم خودتان باید بخرید.

از نقطه تا چهره
کلاس «چهره‌سازی» همه شاگردانش را دوست دارد و از اول اول هنر نقاشی شروع می‌کند؛ از نقطه و خط!

اگر دانش‌آموز این رشته باشید سالی دو سه بار برای بازدید از نمایشگاه‌های نقاشی می‌روید. گاهی هم شما را به

به جای مقدمه

بعضی مدرسه‌ها هستند که به در و دیوارشان تابلو چسبیده است. بعضی مدرسه‌ها هم هستند که بچه‌هایشان تابلو هستند و به در و دیوارشان تابلو چسبیده است.

در مدرسه اول بچه‌ها رشته «چهره‌سازی» می‌خوانند، رشته‌ای که هیچ ربطی به چهره‌پردازی فیلم و سریال ندارد. چهره‌سازی همان رشته نقاشی است، با این تفاوت که بخش اعظم این رشته متمرکز بر نقاشی «پرتره» است.

این رشته اصلاً رشته آسانی نیست. یادتان نرود که هنر، اکتسابی نیست. هست؟ نیست؟ هست ... نیست ...

۲۶

مجله جوان آبان ۱۳۹۱

وسایلی که نیاز دارید

مداد طراحی
کاغذ طراحی
کاغذ گلاسه
رایید
گواش
مداد رنگی
پلستر
آبرنگ
رنگ روغن و ...

چیزهایی که یاد می‌گیرید

_ طراحی و نقاشی از طبیعت بی‌جان
_ طراحی چهره
_ طراحی کپی (از آثار هنرمندان بزرگ)
_ نقاشی یک اثر به سبک‌های مختلف مثل رئال،
امپرسیونیسم، کوبیسم و ...

امتحان پایان ترم شما چه شکلی است؟

شما کارهای عملی هر درس را (مثل آبرنگ) که
از اول ترم انجام داده‌اید می‌چینید. معلم با دیدن
تمام آثارتان و بر آورد آنها به شما نمره
پایان ترم می‌دهد.

*با تشکر از خانم نامدار و هنرستان وحدت
منطقه ۴ تهران

این ویژگی‌ها را دارید؟

_ استعداد
_ انگیزه
_ شناخت دیگر هنرها
_ صبر و حوصله
_ پشتوانه خانوادگی

درس‌هایی که می‌خوانید

مبانی هنرهای تجسمی
طراحی
آشنایی با مکاتب نقاشی
کارگاه‌های رنگ، رنگ در نقاشی، مداد رنگی، پاستل و ...

خاطرات دفتر مشق



سنجاق قفلی

یکشنبه

دارم از سرما یخ می‌زنم. آخر یخچال هم جای دفتر است؟! من الان باید داخل کیف نرم و گرم باشم. امان از دست این بچه کلاس اولی. آمد سر یخچال، یک را که دید دست و پایش را گم کرد و مرا اینجا جا گذاشت. شده‌ام همدم ماست و پنیر و نوشابه. این زله هم که انگار لولو دیده است هی می‌لرزد. هر چه می‌گویم بابا من دفتر مشقم باورش نمی‌شود.

شنبه

کاش هیچ وقت خط نداشتیم. همه فکر می‌کنند من هفت خطِ روزگارم، خوش به حال دفتر نقاشی. حداقل یک آب و رنگی در طول زندگی‌اش می‌بیند. بچه‌ها دوستش دارند و با علاقه رویش خط می‌کشند. اما من چی؟ علاوه بر اینکه بچه‌ها چشم دیدنم را ندارند، چنان روی من خط می‌کشند که انگار می‌خواهند شخم بزنند آخر یکی نیست به اینها بگوید: «ای نادانش آموز مال دشمن که نیست، مال خودت است.» از بس این بچه‌ی کلاس اولی نصفه‌شب با حرص کلمه مادر و بابا را روی من حکاکی می‌کرد که فکر کردم کامیون از رویم رد می‌شود. گفتم: مشق شب نه، مشق نصفه‌شب. به خط آخر نرسیده بود که خوابش برد و بعد آب دهانش روی صورت من بدبخت جاری شد.

سه‌شنبه

تازه امروز فهمیدم من دفتر مشق نیستم، دفتر مشقتم. والدین من جد اندر جد درخت بوده‌اند. من کی پرواز کردم که این بار دومم باشد. چند تا از برگه‌های نازنینم امروز به موشک تبدیل شدند حالا از برگه‌هایم موشک درست کرده هیچ روی جلدم عکس خر چسبانده. می‌گویم آخر عکس آدم قحط بود که عکس خر روی من می‌چسبانی؟ دیگر جلوی دفتر مشق‌های همسایه نمی‌توانم سرم را بالا بگیرم.

دوشنبه

آقا معلم، عزیز دلم، نکن. این بچه است نمی‌فهمد. شما چرا؟ خط زن زن آقا. مگر مشق بچه‌ها را این قدر با عصبانیت خط می‌زنند. حالا بچه است، مشقش را درست ننوشته، شما چرا حرصتان را سر من خالی می‌کنید. مگر تقصیر من است؟ حالا نمی‌شد ما را پیش این دفتر مشق بغل دستی کنف نمی‌کردی و یک مهر صد آفرین هم به ما می‌دادی؟ بابا صد آفرین نخواستیم، یک آفرین هم بس بود. اصلاً تنها می‌گفتی: «مشق سیاه، دفتر کثیف، واه واه واه.»

پنج‌شنبه

اگر ذره‌بین را جلوی نور خورشید بگیری کاغذ را می‌سوزاند. این را همه می‌دانند دیگر نیاز به آزمایش نیست، ولی اگر مثل من به خودتان کرم ضد آفتاب بمالید، می‌توانید دماغ آقای آزمایش کننده را بسوزانید. یکی نیست بگوید بچه تو را چه به دانش و آزمایش.

چهارشنبه

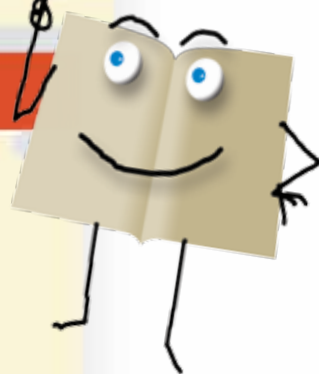
چرا کسی به این بچه نگفته که مرا باید با پاک کن پاک کند نه با کیسه. فکر کنم من اولین دفتر مشقی هستم که به حمام می‌روم. احتمالاً بعد از کیسه نوبت لیف و صابون و بعد هم یک مشت و مال درست و حسابی است. آهای بچه لنگ برایم بیاور. زشت است مرا این طور از حمام بیرون می‌بری. ما پیش خانواده آبرو داریم.

جمعه

خدا رحم کرد که برگه‌های من تمام شد و راهی سطل زباله شدم و گر نه معلوم نبود چه کارهای دیگری با من می‌کرد. کم کم داشت به فین کردن و آب بینی می‌رسید. فقط برای دفتر بعدی‌اش دلم می‌سوزد. آه این چه بویی بود. کی تخم مرغ گندیده انداخت توی سطل آشغال؟

۲۸

نوجوان





کتاب ما را آدم کرد!

چیزهایی که توی کتاب‌ها نوشته‌اند، در تلویزیون هم می‌گویند و مامانمان خیلی سریال تلویزیونی دوست دارد، مثل خواهرمان. و آنها می‌گویند که تلویزیون با آدم حرف می‌زند و مجله خانواده با آدم حرف می‌زند و الگوی خیاطی با آدم حرف می‌زند و کتاب با آدم حرف نمی‌زند!

اما ما کتاب را خیلی دوست داریم و تازه چند بار هم به مامانمان گفته‌ایم که همین فیلم‌ها را هم از توی کتاب نوشته‌اند، سروصدا نمی‌کند تا بابا را که خوابیده است اذیت کند و اخلاقی را کیشمیشی کند! برای همین گفته‌ایم که امسال روز پدر برایش کتاب می‌خریم و او هم چپ‌چپ نگاهمان کرده، طوری که انگار جنون گاوی گرفته‌ایم. اما چه می‌شود کرد. ما کتاب را دوست داریم. حتی اگر بابایمان در سلامت ما شک کند، باز هم ازش پول می‌گیریم تا در آینده برای خودمان کسی بشویم. مهندس، دکتر یا حتی آدم! با تشکر از معلم دلسوز و کتاب‌پرور، این بود انشای من.

هفته پیش خانم معلم گفتند که بنویسیم کتاب و کتاب‌خوانی چه نقشی در زندگی ما دارند. ما هم هر چه فکر کردیم که کتاب چه نقشی در زندگی‌مان دارد، دیدیم که کتاب بیشتر در زندگی ما نقش دارد تا نقش! چون مقش‌هایمان را از روی آن می‌نویسیم. اما نقش هم دارد؛ یعنی بابایمان گفت که بهتر است داشته باشد. و گفت که اگر گرفتاری بگذارد! آدم‌ها برای این کتاب می‌خوانند که آدم بشوند! ما بچه که بودیم هر وقت موقع بازی هفت سنگ شیشه مغازه محمود قصاب را می‌شکستیم، مامانمان اینها می‌گفتند: الهی زودتر بروی مدرسه تا آدم بشوی. و در مدرسه به ما کتاب دادند. دفتر را هم رفتیم از سر میدان خریدیم! پس هم کتاب ما را آدم کرد، هم دفتر؛ چون خانم معلم ما (خیلی خوب و مهربان هستند) هر وقت شلوغ کنیم توی دفترش بهمان صفر می‌دهد تا آدم بشویم. ما هر وقت بیکار می‌شویم دوست داریم کتاب بخوانیم و از اتفاقات توی کتاب‌ها درس عبرت بگیریم، ولی مامانمان می‌گوید: کتاب خریدن پول دور ریختن است؛ چون همان

وقتی پارچه‌ها جان می‌گیرند

عکاس: علی خوش‌جام

سپیده فتحی

عروسک‌های ساخته شده با گونی خیلی عزیزند، آنها می‌توانند در نمایش‌های مختلف استفاده شوند. لطفشان به این است که ما تعیین می‌کنیم چه شکلی باشند؛ موهای روشن داشته باشند یا تیره، چشم‌هایشان دکمه‌ای باشند یا پارچه‌ای. لباسشان هم می‌تواند تکه‌ای از پارچه لباس خودمان باشد. آنها را می‌توان با هر چیزی ساخت. می‌گویید نه، امتحانش مجانی است!



عروسک

مواد و ابزار لازم:

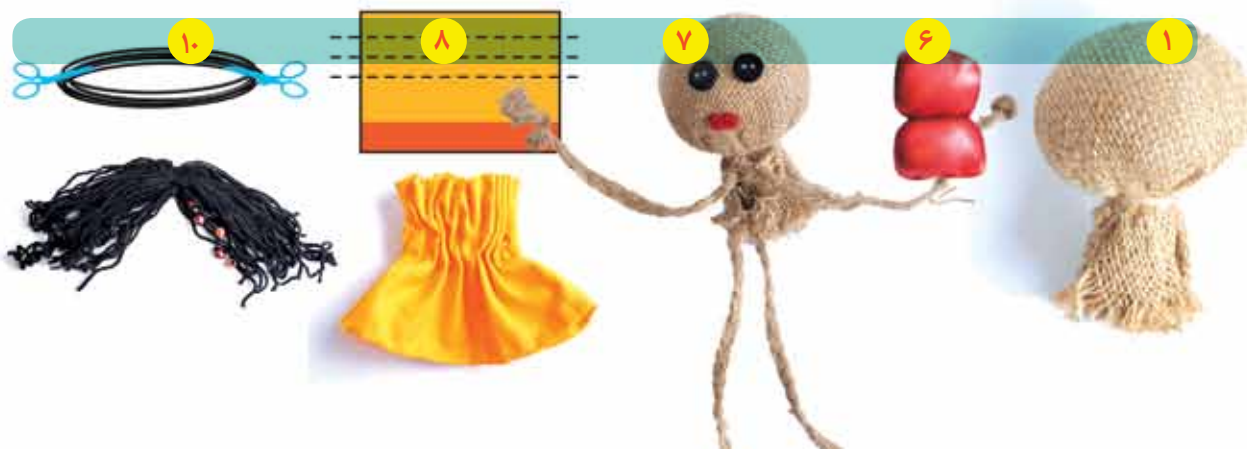
- پارچه یا گونی به ابعاد 20×20 یا 15×15 سانتی‌متر
- کاموا برای موها
- پارچه برای لباس
- دکمه برای چشم
- نخ کفنی ۶ متر
- الیاف مصنوعی یا پنبه (برای پر کردن داخل سر عروسک)
- مقداری پارچه قرمز برای لب عروسک

شیوه ساخت

۱. یک تکه گونی یا پارچه روشن را به ابعاد گفته شده برش بزنید (این قسمت سر عروسک است).
۲. داخل آن را با الیاف یا پنبه پر کنید و دور تا دور آن را به طرف وسط جمع کنید و گردن آن را دوخت بزنید. تا می‌توانید داخل آن را پر کنید تا سر عروسک زیباتر و صورت آن صاف‌تر شود. اضافه و گوشه‌های گونی را ببرید.

۳. صاف‌ترین قسمت را انتخاب کنید که صورت عروسک شود.
۴. دو دکمه جای چشم بدوزید. می‌توانید آنها را با ماژیک هم بکشید.
۵. ابروها را هم می‌توانید با نخ مشکی گلدوزی کنید یا با ماژیک بکشید.
۶. با پارچه یا نخ قرمز برای سر عروسک لب بدوزید. یا یک بالش کوچک بدوزید و وسط آن را کوک بزنید.
۷. برای دست و پای عروسک چند نخ کفنی را به هم بیافید و به قسمت پایین سر بدوزید. (مطابق شکل)
۸. از یک پارچه مستطیل شکل برای لباس عروسک استفاده کنید.
- مطابق شکل روی آن را دوخت بزنید.
- دوخت‌ها را بکشید تا چین بیفتد.
- دو سر مستطیل را بدوزید تا شکل پیراهن شود.
۹. پیراهن را به بدن عروسک بدوزید و دو شکاف در کناره‌های آن ایجاد کنید تا دست‌های عروسک را از داخل برون بیاورید.
۱۰. برای موهای عروسک از کاموای مختلف می‌توانید استفاده کنید.
- کاموا را مطابق شکل (به صورت بیضی) ببچانید.
- دو طرف آن را قیچی کنید.
- از مرکز آنها را با یک تکه نخ به هم گره بزنید و محکم کنید.
- چند تا از این موها درست کنید و از قسمت گره به سر عروسک بدوزید یا بچسبانید.
۱۱. از همین تکه‌های نخ برای سبیل هم می‌توانید استفاده کنید.

ساخت نمونه‌ها: میترا آذرتبار





همه قاب عکس‌ها زیبا هستند، اما قاب عکسی که خود آدم درست می‌کند چیز دیگری است. همیشه از نگاه کردنش لذت می‌بری. امروز قاب عکسی با هم می‌سازیم که می‌شود مثل قاب عکس‌های دیگر هر چند وقت یک‌بار عکس آن را عوض کرد.

قاب عکس

مواد و ابزار لازم:

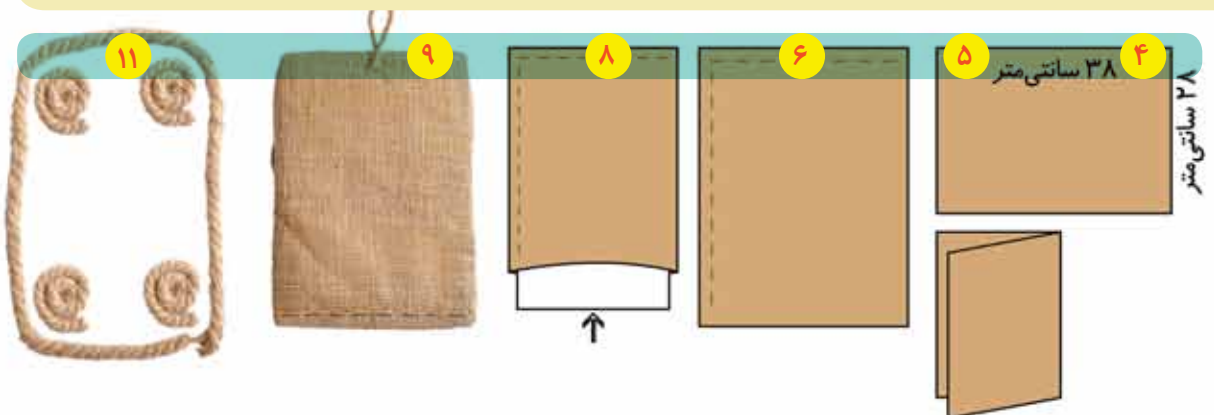
- گونی به ابعاد 28×38 سانتی‌متر
- مقوای محکم 18×25 سانتی‌متر
- ابر نازک 36×25 سانتی‌متر
- طناب کنفی ۲ متر و ۲۰ سانتی‌متر
- نخ کنفی حدود ۱ متر
- مهره و تزئینات
- چسب مایع
- سوزن کوبلن

شیوه ساخت

۱. مقوای محکمی را مثل مقوای جعبه شیرینی انتخاب کنید و آن را به ابعاد گفته شده برش بزنید.
۲. پشت و روی مقوا را به چسب مایع آغشته کنید و ابر نازک را پشت و روی آن بچسبانید.
۳. با گونی یک روکش برای قاب درست کنید.
۴. گونی را با اندازه‌های گفته شده برش بزنید.
۵. گونی را دولا کنید.
۶. یک عرض و طول باز گونی را به هم بدوزید.

۷. کیسه دوخته شده را پشت و رو کنید. (دوخت‌ها در داخل کیسه بروند)
۸. مقوایی که دور آن را ابر چسبانده بودید داخل این کیسه کنید.
۹. در کیسه را طوری بدوزید که دوخت، پشت قاب عکس بیفتد. هنگام دوخت لبه‌های ریشه‌دار را تو بزنید که دیده نشوند. (شکل ۵)
۱۰. یک طناب کنفی نازک برای آویزان کردن قاب در پشت کار بدوزید.
۱۱. تزئین روی قاب
- طناب کنفی را به طول تقریبی ۸۴ سانتی‌متر برش بزنید (اندازه طناب‌ها با توجه به نازک و ضخیم بودن قطر طناب ممکن است تغییر کند. بهتر است دور تا دور قاب را اندازه بگیرید و به دور قاب بچسبانید.)
- تزئینات دایره‌ای شکل که هر کدام به طول ۲۰-۱۵ سانتی‌متر هستند به این صورت درست می‌شوند: ابتدا طناب را لوله کنید، آن را با چسب یا دوخت محکم کنید و سپس ادامه

آن را بیچانید. پس از کامل شدن شکل آن را در گوشه قاب گذاشته و با چسب مایع محکم روی قاب بچسبانید. ● برای کادر وسط، طنابی را به طول ۵۴ سانتی‌متر برش دهید و با فاصله ۴ یا ۵ سانتی‌متر از لبه، کادری به اندازه 11×16 سانتی‌متر بکشید و طناب را روی آن بچسبانید. با تزئینات مختلف حاشیه کار را زیبا کنید. عکس خود را داخل کادر وسط قرار دهید. عکس‌های 10×15 برای این ابعاد مناسب هستند. (نیازی نیست عکس چسبانده شود؛ زیرا لبه‌های عکس در داخل قاب گیر می‌کنند و هر وقت خواستید، می‌توانید آن را عوض کنید.) تصویر قاب عکس‌های زیبایتان را برای مابفرستید.





ادموند
بیت خدا

هوشنگ
بزرگ‌زاده



داود کرای

خط سفیدی به عرض دو سانتی‌متر میز را دو نیم می‌کند. جنس میز باید طوری باشد که وقتی یک توپ از ارتفاع سی سانتی‌متری روی آن رها می‌شود، پس از برخورد ۲۳ سانتی‌متر بالا بیاید.

ارتفاع تور

ارتفاع تور و پایه‌های کناری آن ۱۵/۲۵ سانتی‌متر است.

راکت

حداقل ۸۵ درصد ضخامت تیغه راکت باید از چوب طبیعی باشد. رویه راکت از اسفنج یا لاستیک با ضخامت ۲/۵ تا ۳ میلی‌متر به وزن ۸۰ تا ۱۲۰ گرم پوشانده می‌شود.

توپ

وزن توپ پینگ‌پنگ ۲/۷۰ گرم و قطر آن ۴ سانتی‌متر است. جنس آن از سلولوئید و رنگ آن بستگی به رنگ میز دارد. برای تشخیص بهتر توپ، روی میز سبز از توپ سفید و روی میز آبی از

پینگ پونگ

مهدی زارعی

میز به جای زمین

توپ نارنجی استفاده می‌شود.

آغاز مسابقه

زندۀ اولین سرویس، با قرعه‌کشی مشخص می‌شود؛ داور توپی را زیر میز پنهان می‌کند. هر بازیکنی که محل توپ را درست حدس زد، بازی را آغاز می‌کند.

امتیاز دهی

هر ست پینگ‌پنگ یازده امتیازی است و بازیکنی که زودتر به این امتیاز برسد، برنده می‌شود؛ مگر اینکه دو بازیکن (ده - ده) برابر شوند. از آن لحظه به بعد بازیکنی پیروز خواهد شد که دو امتیاز از رقیب پیش بيفتد. مسابقات پینگ‌پنگ حداقل چهار و حداکثر هفت ست است و در آن بازیکنی پیروز اعلام می‌شود که در چهار ست بر رقیب غلبه کند.

سرویس صحیح

در پینگ‌پنگ توپ سرویس باید در زمین زندۀ فرود آید و آنگاه به زمین حریف برخورد کند. زندۀ سرویس باید توپ را بدون حرکت در کف دست خود نگه دارد؛ سپس آن را حداقل شانزده سانتی‌متر به بالا پرتاب کند و پس از اینکه پایین آمد، به آن ضربه بزند.

انواع رقابت‌ها

اواخر قرن نوزدهم انگلیسی‌های زیادی خارج از کشور خود مشغول به کار بودند. آنها به دلیل نداشتن امکاناتی چون زمین، چند کتاب را به عنوان تور روی یک میز قرار می‌دادند و با راکت و توپ تنیس، مسابقه‌ای برگزار می‌کردند که تفاوت اصلی آن با تنیس، استفاده از میز به جای زمین بود.

به این ترتیب تنیس روی میز در مستعمراتی مثل هند شکل گرفت و پس از رسیدن به انگلستان با استقبال مردم روبه‌رو شد و قانونمند گردید.

نام‌ها

انگلیسی‌ها ورزش جدید را «تنیس روی چمن مینیاتوری» نامیدند. «گوسیم»، «ویف واف» و «پیم پام» از دیگر نام‌هایی است که به این رشته داده شد تا اینکه سرانجام صدای برخورد توپ به میز، نام این ورزش را تعیین کرد: «پینگ‌پنگ».

میز

طول ۲/۷۴ متر

عرض ۱/۵۲۵ متر

ارتفاع ۷۴ متر

رنگ آن در گذشته سبز بود، اما اکنون رنگ آبی رایج است.

زیادی وقت تلف خواهد شد تا به راکت جدید عادت کنید.

- راکت را سفت نجسبید

- پینگ‌پنگ نیاز به داشتن کتف، آرنج و مچ بسیار قوی دارد. به همین دلیل اگر می‌خواهید یک بازیکن خوب شوید، باید با تمرین فراوان، دارای دستانی قدرتمند شوید.

- رد و بدل شدن فراوان توپ بین پینگ‌پنگ بازان، سبب طولانی شدن مسابقات پینگ‌پنگ می‌شود. به همین دلیل باید با تمریناتی چون دویدن و طناب‌زدن مداوم، توان تنفسی خود را بالا ببرید.

یک تمرین ایده آل

پینگ‌پنگ باز برای پاسخ دادن به ضربات رقیب، نیاز فراوانی به تمرکز دارد. بهترین تمرین برای افزایش تمرکز این است که روی چند توپ، اعداد مختلفی نوشته شود و شما در حال بازی با حریف خود، علاوه بر زدن ضربات دقیق به توپ، اعداد را هم بخوانید.

تنیس روی میز ایران

اولین حضور نمایندگان ایران در مسابقات جهانی سال ۱۳۳۰ بود که «امیرحسین احتشام‌زاده» قهرمان شانزده ساله مسابقات کشوری در مسابقات جهانی وین (اتریش) شرکت کرد. ۶ سال بعد، احتشام‌زاده تمام بازی‌های خود در مسابقات جهانی را برد و بهترین بازیکن جهان شد. در سال ۱۳۳۷، تیم ملی ایران در بازی‌های آسیایی توکیو مقام سوم آسیا را نصیب خود کرد. اعضای تیم ملی ایران در این بازیها عبارت بودند از: «امیرحسین احتشام‌زاده» و «هوشنگ بزرگ‌زاده»، «ادموند بیت خدا» و «حمید گُرو».

در بخش انفرادی آسیا، بهترین نتیجه متعلق به «هوشنگ بزرگ‌زاده» است. او در بازی‌های ۱۳۴۵ بانکوک، به مقام سوم آسیا دست یافت. یک سال بعد، فدراسیون پینگ‌پنگ از فدراسیون تنیس جدا شد و مستقل گردید. در حال حاضر بهترین بازیکن ایران، «نوشاد عالمیان» است که نماینده کشورمان در المپیک لندن بود. اولین دختر ایرانی نیز که جواز حضور در المپیک را به دست آورد، «ندا شهنساری» است که در المپیک لندن حضور داشت.

مسابقات بین‌المللی پینگ‌پنگ (المپیک و آسیایی) به صورت انفرادی برگزار می‌شود، اما در مسابقات جهانی و قاره‌ای پینگ‌پنگ، هفت مسابقه وجود دارد.

انفرادی مردان

انفرادی زنان

دوئل (دو نفره) مردان

دوئل (دو نفره) زنان

دوئل مختلط (یک مرد و یک زن)

تیمی مردان

تیمی زنان

فرق تنیس و پینگ‌پنگ

مهم‌ترین تفاوت آنها در سرویس‌زدن و رالی است. در تنیس ضربه سرویس باید بدون برخورد به زمین خودی وارد زمین حریف شود، اما در پینگ‌پنگ ضربه باید ابتدا به میز خودی و سپس به میز حریف برخورد کند.

*در تنیس می‌توانیم قبل از برخورد توپ حریف به زمین خود، به آن ضربه بزنیم، اما در پینگ‌پنگ این امکان وجود ندارد.

نکته‌هایی برای مبتدیان

- از همان ابتدا با راکت مرغوب شروع کنید. اگر شروع کار با راکت نامرغوب باشد و بعدها آن را عوض کنید. مدت





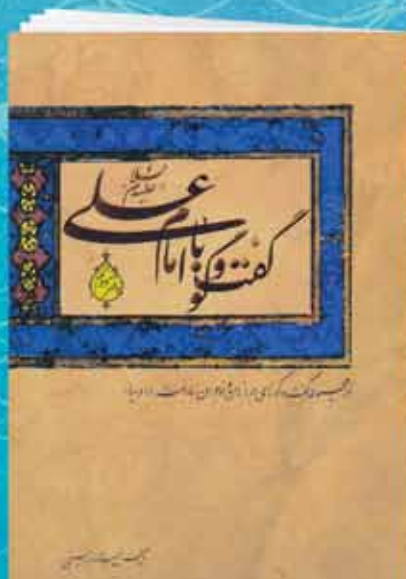
لیلا جلیلی



صد دست لباس

نویسنده: الینور استیس
مترجم: شقایق قندهاری
ناشر: کتاب نیستان
(تلفن: ۰۲۱-۲۲۶۱۲۴۴۳-۵)
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

«واندا» شخصیت اصلی کتاب، دختری است که ادعا می‌کند صد دست لباس در کمدش دارد، در حالی که همیشه با یک دست لباس کهنه به مدرسه می‌آید. او صد نقاشی از لباس‌های خیالی‌اش می‌کشد و در مسابقه مدرسه برنده می‌شود، اما دیگر به مدرسه نمی‌آید تا جایزه‌اش را بگیرد؛ چون هم کلاسی‌هایش به قدری مسخره‌اش کرده‌اند که مجبور شده است به همراه خانواده‌اش شهر را ترک کند و ... این کتاب برنده جایزه نیوبری شده است.



گفت و گو با امام علی علیه السلام

نویسنده: حبیب‌الله ابراهیمی
ناشر: سرویاسین
(تلفن: ۰۲۱-۶۶۲۱۶۳۴۹)
چاپ اول: ۱۳۹۱
قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

گاهی آرزو می‌کنیم، کاش هم عصر بزرگانی چون امام علی (ع) بودیم و با آنها زندگی می‌کردیم و می‌توانستیم با آن بزرگان درددل کنیم و از آنها راهنمایی بخواهیم. در این کتاب، با نثری ساده و صمیمی درباره زندگی، دین و آخرت، جوانی و پیری، دوستی و ... از امام علی (ع) سؤال شده و از زبان حضرت با بهره‌مندی از نهج البلاغه به آنها پاسخ داده شده است؛ به‌طور مثال: «از خداوند چه بخواهیم؟»

از گنجینه‌های رحمت او چیزهایی را درخواست کنید که جز او کسی نمی‌تواند عطا کند؛ مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن و گشایش در روزی. خداوند که به تو اجازه دعا کردن داده به این وسیله کلید گنجینه‌های خود را در دست تو گذاشته است؛ پس هر گاه اراده کردی می‌توانی با دعا درهای نعمت خدا را بگشایی تا باران رحمت الهی بر تو ببارد.

ن/۷۰-۶۹/۳۱



ملیکا

نویسنده: امین توکلی
تصویر گر: مهرداد شاهوردی
ناشر: دانش آموز
(تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۳۹۲۳۳)
چاپ اول: ۱۳۹۰
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

در این کتاب مصور، داستان زندگی پرفراز و نشیب ملیکا، دختر قیصر روم شرقی را می‌خوانیم. ملیکا در روایی حضرت مریم و حضرت زهرا (س) را می‌بیند که به او مژده می‌دهند همسر امام حسن عسکری (ع) خواهد شد. پس از آن ملیکا مسلمان می‌شود و همراه سپاه روم از قسطنطنیه حرکت می‌کند و پس از تحمل رنج‌های فراوانی به سامرا می‌رسد و زندگیش با امام حسن عسکری (ع) را آغاز می‌کند و نام نرگس را بر خود برمی‌گزیند و مادر امامی می‌شود که همه منتظر ظهورش هستیم.



آثار رسیده شما

زیر نظر علیرضاالبش



باران نقطه چین

انگاری که از اینجا، تا خدا نقطه چینه
بارون میاد دوباره، یه روزه خوب همینه
حتما دوباره ابرا به هم سلام می کنند
پرستوها اون بالا خدا رو یاد می کنند
روی زمین پر شده از مرواریدهای آب
نشانه تمیزی، بیرون اومده از خواب
ابرا دیگه کم کمک می خوان از هم جدا شن
نمی دونم که می خوان کجاها مهمون بشن
بارون دیگه بند اومد، آفتاب دوباره تابید
کاشکی یه روزه دیگه بازم بارون می بارید
رنگین کمون زیبا با خطهای رنگارنگ
چشمو نوازش می دن با این کمون قشنگ
مریم طالبی / تهران

دوست خوبم مریم طالبی از تهران

نام شعرت را با اجازهات گذاشتم باران نقطه چین. باران نقطه چین، شعر زیبایی است، پر از تشبیه های زیبا. تشبیه یعنی یک چیز را به چیز دیگری شبیه کنی. در شعر تو باران به نقطه چین هایی از جایی که تو ایستاده ای تا خدا شبیه شده است. شعرت در قالب کهن سروده شده و باید وزن و قافیه در آن رعایت شود؛ یعنی وزن عروضی شعر در همه مصراع ها یکسان باشد و قافیه ها هم درست باشد، که این قضیه در چند بیت رعایت نشده است. در بیت دوم سلام و یاد قافیه شده اند که درست نیست. در هر دو مصراع می کنند به عنوان ردیف استفاده شده پس باید کلمات قبلی انتهای یکسانی داشته باشند مانند بیت سوم که خواب و آب به خوبی هم قافیه شده اند. بیت چهارم و پنجم هم از نظر قافیه مشکل دارند. در این باره می توانی از معلم ادبیاتتان سؤال بپرسی که چگونه دو کلمه قافیه می شوند. گذشته از مشکل وزن و قافیه شعرت را دوست داشتم. به خوبی توانسته بودی یک روز شاد بارانی را در شعرت تصویر کنی. منتظر شعرهای خوب دیگری هستم. موفق باشی.

۳۵

مهرگان
۱۳۹۱



دوستانم پر ز شعر

چشمانشان دریایی است
پر ز امید، پر ز خنده، شاد شاد
در چشم‌هاشان مثل برگ، سبکبال است خیال
دست‌هاشان گرم گرم
انگار با آنها اقلی کاشته‌اند
در باغ سبزدل، بر خاک عشق
مثل آسمان آبی است افکارشان
در افکارشان آینه‌ها جاری است چو رود
دل‌هاشان بی‌انتهاست تا کران آسمان
قلب آنها پر ز عشق، قلب‌هاشان آفتاب
دوستانم پر ز شعر، مثل چشمه، مثل آب
رامیلا نور محمدی / نجف‌آباد

در شناسنامه‌ام عکسم را به این شکل (؟) ثبت کرده‌اند. اوایل از قیافه‌ام خیلی خوشم می‌آمد، اما بعدها که دیدم خیلی باعث دردسر برای آدم‌ها می‌شوم، دوست داشتم که دیگر در دنیا وجود نداشته باشم. مثل وقت‌هایی که با استفاده از من افراد دستگیر می‌شوند و به زندان می‌افتند یا مادر شوهری عروس جدیدش را تحقیر می‌کند. تنها خوشحالی‌ام افراد تحصیل کرده و دانشمندان هستند که برای کشف چیزهای جدید از من استفاده می‌کنند. به هر حال وسط دوراهی خیر و شر گیر افتاده‌ام. آرزو می‌کنم خیر من بیشتر از شرم باشد.

پرهام صالحی / تهران

ظرف‌های نشسته‌لک‌دار

جنبش استکان‌ها درون سینی
و بخار دهانه سماوری
نور از لای پرده‌ها می‌گریزد
و چای سرد روی میز
بازی رفتن و نماندن است
و جای پا

چک
چک
چک

این صدای ظرف‌های نشسته‌من است
و جای خالی استکان‌های بی‌دلیل
جای تنگ برای ایستادنم
پنجره نیم باز است
نور زرد
باز می‌تابد

مهسا سلیمانی / اصفهان

۳۶

نویسنده
آبان ۱۳۹۱





جالیوانی

یکی رایانه‌اش را برد تعمیر گاه
و گفت: «آقا این را تعمیر
می کنی؟»
تعمیر کار پرسید: «چه مشکلی
داره؟»
گفت: «نمی دانم چرا چند روزه جا
لیوانیش بیرون نمی آید!»
شب‌نم منصوری / بندر انزلی

راننده تاکسی

راننده‌ای که تازه سمند خریده بود سه تا مسافر
سوار کرد.
اولی به مقصد رسید و گفت: «نگه دار.»
راننده پرسید سمند داری؟
گفت نه.
راننده: «پس بشین.»
دومی به مقصد رسید، گفت: «نگه دار.»
راننده پرسید سمند داری؟
گفت نه.
راننده: «پس بشین.»
سومی گفت من سمند دارم، نگاه دار.
راننده گفت: «پس بگو ترمزش کدومه؟؟؟!!!»
پدرام رفیعی / سمنان

سؤال فلسفی

به یکی می گویند: «تو
منی من توام، حالا تو
کدومی؟»
می گوید: «آه، گمم
کردید!»
روشنک طاهری / اصفهان

شمارش معکوس

مادر: «باز هم که پای چشمت
کبود شده! مگه نگفته بودم هر
وقت می خواهی دعوا کنی، تا
بیست بشمار!»
پسر: «چرا، ولی مادر کسی که
با او دعوا شد، بهش گفته بود
تا ده بشمار!»
حمیدرضا جعفری / رشت





محمد عزیزی پور

زندگی تفریح

۱

چیستان: جامی است در آن آب خوش و آسوده، اندر
وسطش کشتی قبر اندوده، کشتی‌بان در آن به رنگ دوده،
بر جای نشسته و جهان پیموده.

۵

آن چیست که بزرگ‌تر از خداست، بدتر از شیطان است.
فقر دارند ثروتمندان نیاز دارند اگر بخورید می‌میرید

۶

مسابقه حضور ذهن _ مدت پاسخ‌گویی ۳ دقیقه
پاسخ تمامی سؤال‌های زیر با حرف (ق) شروع می‌شود.

۱. فرزند امام حسن مجتبی (ع)
۲. کتاب بوعلی سینا
۳. شهری در خراسان رضوی
۴. کشوری در کنار دریای خزر
۵. محل دفن مولوی شاعر ایرانی
۶. زادگاه شهید رجایی
۷. از میوه‌های درختی
۸. واحد شمارش جانوران درنده
۹. از مشتقات نفت
۱۰. از سلسله‌های پادشاهی ایران

۷

جدول سودوکو: در هر یک از خانه‌های خالی یکی از عددهای
۱ تا ۶ را بنویسید طوری که در هر ۶ مربع مشخص شده با
خط پر رنگ و در هر کدام از ردیف‌ها و ستون‌های جدول
همه عددهای ۱ تا ۶ نوشته شوند و هیچ کدام از عددها هم
تکرار نشوند.

۱					
	۱				۳
	۲				
			۴		۲
۳	۶				
				۵	

۸

یک کشتی در کنار ساحل لنگر انداخته و نردبانی از دیوار آن
آویخته‌اند. پله اول نردبان با آب تماس دارد. فاصله پله‌ها
بیست سانتی‌متر و طول آن ۱۸۰ سانتی‌متر است. موقع مد
آب دریا در هر ساعت ۱۵ سانتی‌متر بالا می‌آید. چقدر طول
می‌کشد سطح آب به پله هفتم برسد؟

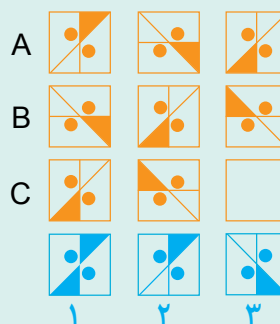
۲

صفحه ساعت را با یک خط راست، طوری به دو قسمت
تقسیم کنید که مجموع اعداد هر قسمت با قسمت دیگر برابر
باشد. یک‌بار دیگر، صفحه ساعت را به شش قسمت تقسیم
کنید، به طوری که مجموع اعداد هر یک از این قسمت‌ها با
دیگری برابر باشد.



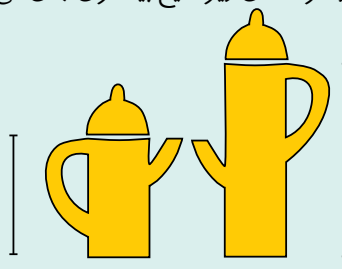
۳

در هر کدام از ردیف‌های A, B, سه شکل از روی منطق ریاضی
کنار هم قرار گرفته‌اند. ولی در ردیف C یک مربع خالی است،
باید به جای آن یکی از سه شکل ۱ و ۲ و ۳ گذاشته شود. آن
کدام شکل است و چرا؟



۴

در کدام یک از ظرف‌های زیر مایع بیشتری جای می‌گیرد؟



۳۸

مجموع آسان ۱۳۹۱



پس از حل جدول حروف مربع‌های شماره‌دار را به ترتیب بنویسید تا رمز جدول به‌دست آید.

مناسبت ۲۴ آبان	نشان افتخار طلایی	هموار فینال	غذای بیمار پررونق	لیموی انگلیسی سرپرستی	هنوز وزیر نشده	مناسبت دهم ذیحجه
	۴	۱	۲		انبوه نامرتب	
مناسبت ۱۳ آبان جانوری			کشوری در قاره آمریکا احشام	۶		
	۵		۳	ضربه توپ با سر کار بلد	۸	
نماینده بدن	شکارچی شیرینی فروشی	۷	از پیامبران آماده			
	گذشته قوری وارونه		پیروی کننده مفرد معانی	۱۰		
علامت جمع بصیر		تمام ۱۱	عقیده رهبر فقید انقلاب			
		عیدها شیر عرب			جد، پدر بزرگی	
جمع ورقه توطئه ناگهانی علیه حکومت لقب امام (۶) نهم		اسم نهار		نقد ناتمام عطارد		
مکان	محرمه برادر پدر		گرفتار نامی دخترانه			
	دشمن آرزوها	۱۳	نادر برای شما در عربی			۱۴
	کشف مادام کوری		۵		بیم‌وترس	
پافشاری روشن نیست		همسر عزیز مصر خواهش کردن				
		کشوری آفریقایی شهر ایتالیا				
	اهالی فومن خاشاک	۱۷			پسوند شباهت	
معلمه فرمانروای مغول			آخر بله روسی	۱۶		
	نامی پسرانه		سیمی نامرتب			۱۸
فهرست غذا کشور عربی		لقب پادشاهان روسیه	آزاد			
		۱۹				



اعظم اسلامی

ترافل

مواد لازم

شکلات سفید ۲۰۰ گرم
کره یک قاشق غذاخوری
خامه یک قاشق غذاخوری
فندق درسته و بو داده ۱۰۰ گرم
پودر نارگیل به مقدار لازم

عکس: اعظم لاریجانی

۴۰

خوبان این ۱۳۸۱

- طرز تهیه**
۱. شکلات را ریز خرد کنید و بگذارید روی حرارت غیرمستقیم (کتری در حال جوش). البته با کمک بزرگ‌ترها.
 ۲. بعد از این که شکلات آب شد، کره و خامه را اضافه کنید.
 ۳. با اولین جوشی که زد مایه را از روی حرارت بردارید.
 ۴. صبر کنید تا مایه خنک شود. بهتر است بعد از خنک شدن برای یک ربع بگذارید داخل یخچال.
 ۵. بعد از خنک‌شدن، مایه را آن قدر هم بزنید تا کشدار شود.
 ۶. به اندازه یک قاشق چای‌خوری از مواد بردارید، وسط آن را گود کنید و یک فندق بگذارید و رویش را بپوشانید.
 ۷. ترافل‌ها را در پودر نارگیل بغلتانید و آنها را در یخچال نگه دارید.



است. سبزه‌های کوچک همه بزرگ برای: **موضوع: پر**

از سبزه‌های بزرگ را با یک خط سبز

در یک سبزه بزرگ را با یک خط سبز

۱	۵	۸	۸	۸	۸
۸	۸	۱	۵	۸	۸
۸	۸	۸	۸	۱	۵
۸	۱	۵	۸	۸	۸
۸	۸	۸	۱	۵	۸
۵	۸	۸	۸	۸	۱

۸. به خط ۱۰. ۹. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۹. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷. ۸. به خط ۷.

کتابخانه